

بقول هوارت HUART در دائرة المعارف اسلامی، وفات اسماعیل در مدینه در سنه ۱۴۳ هـ ۷۶۰ م است، در حالیکه اسماعیلیان معتقدند که او پنج سال بعد از مرگ پدر در بازار بصره دیده شده بود، ولی فرزندان او بنا بر فشار های سیاسی که بر علویان وارد بود، مدینه را پدرود گفتند، و محمد فرزند بزرگش در ۱۳۸ هـ ۷۵۵ م در مدینه و ندری مخفی شد، و فرزندان او در خراسان آمدند، و از راه قندهار به هند رفتند، و در آنجا تا کنون باقی مانده اند.<sup>۱</sup>

ملتان و سرزمین های شرقی خراسان و مجاری سند، پناه گاه اسماعیلیان گردید، و ازین مردم یک خانانان عربی بنو سامه منسوب به قریش در قرن اول اسلامی به هند آمده بودند، چنانچه فضل بن ماهان و خاندانش که از موالی بنو سامه بودند، از عصر مامون (۱۹۸ هـ ۸۱۳ م بعد) در مقام سندان تاحد و ۲۲۷ هـ ۸۴۱ م حکمرانی داشتند.<sup>۲</sup>

بقول ابن رسته (حدود ۲۹۰ هـ ۹۰۲ م) خاندان سامه بن لوئی بنام بنو منبه در ملتان حکم می راندند<sup>۳</sup>، که به شاری مقدسی از شیعه بودن آنها حکایه نماید و گوید که در اذان «حی علی خیر العمل» و در اقامت دوبار تکبیر می گفتند و خطبه را بنام فاطمیان مصر می خواندند و بدر بار ایشان تحفه های فرستادند<sup>۴</sup>. و ازین روایات برمی آید، که اسماعیلیان در ملتان و دیار سند فراوان و حتی حکمران هم بوده اند.

اسماعیلیان در قرن بعد، داعیان آتش زبان و دانشمندی در خراسان داشته اند، که از انجمله احمد بن یعقوب سجزی از سیستان بود، و در بخارا در سنه ۳۳۱ هـ ۹۴۲ م کشته شد، او بر تأویل قرآن کتابها دارد، که کشف المحجوب بزبان دریست، و اساس الدعوه و تأویل الشرایع و سپس البقاء و کتاب الاتحاد و اثبات النبوه هم ازوست. دیگر محمد بن احمد نسفی است که او هم در سنه ۳۳۱ هـ در ماوراءالنهر کشته شده

۱- الاعلام ۱/ ۳۰۷ بحواله فرق الشیعه نوبختی ۶۷ و دائرة المعارف اسلامی ۲/ ۱۸۸ و ملوک

العرب ۱/ ۲۱۵ و خلاصه تذهیب الکمال ۲۸ و غیره

۲- تملقات هند و عرب ۳۰۶

۳- الاعلام الفیه ۱۳۵

۴- احسن التلخیص ۸۱ و ۸۵

وصاحب کتاب المحصول و کون العالم و کتاب المصایح است.<sup>۱</sup>

چنین بنظر می آید: که مذهب اسماعیلی در قرن چهارم در ماوراءالنهر و شمال افغانستان پراکنده بود، و حتی گویند که شاعر معروف دری رودکی (متوفی ۳۲۹ هـ ۹۴۰ م) نیز اسماعیلی بود بدلیل این بیت معروفی بلخی:

از رودکی شنیدم سلطان شاعران  
کاند رجهان بکس مگر و جز بفاطمی  
و نیز بوعلی حسین ابن سینا بلخی بزرگترین حکمای اسلام (۳۷۰/۴۲۸ هـ) در خانوادۀ اسماعیلی بوجود آمده بود.<sup>۲</sup> که این رباعی همدرین مورد بد و منسوبست:

تابادۀ عشق در قدح ریخته اند  
وند رپی عشق عاشق انگیخته اند  
باجان و روان بوعلی مهرعلی  
چون شیر و شکر بهم آمیخته اند.<sup>۳</sup>

### شافعیان

محمد بن ادریس شافعی از اولاد شافع هاشمی مطالبی قریشی موسس این مذهب در سنه ۱۵۰ هـ ۷۶۷ م در غزه شام بدنیا آمد، و در دو سالگی به مکه برده شد و مدتی از ایام کودکی را در بین قبائل هذیل بادیۀ عرب گذرانید که افسح عرب بود، و بعد از آن از مسلم بن خالد زنجی مفتی مکه درس خواند و در سن ۱۵ سالگی از واجازت فتوا گرفت.

در سنه ۱۷۰ هـ ۷۸۶ م بمدینه رفت، و در آنجا از امام مالک بن انس تحصیل حدیث نمود و موطاء را در نه شب حفظ کرد، و نیز از سفیان بن عیینه و فضل بن عیاض و دیگر ائمه حدیث فرا گرفت. تا که او را جوان دانشمند تر به کتاب الله و سنت شناختند. چون امام مالک در سنه ۱۷۹ هـ ۷۹۵ م بمرد، شافعی به یمن رفت، و در آنجا بایحیی بن عبدالله امام زیدیان ملاقی شد. و در سنه ۱۸۴ هـ ۸۰۰ م او را به تشیع متهم نمودند، ولی او از یمن به رقه پیش خلیفه هارون الرشید آمد، و بمدد فضل بن ربیع وزیر، این تهمت را از خود رد نمود.

۱- بروکلان ۳/۳۵۳

۲- پورسینا ۲- از سعید نفیسی طبع تهران ۱۳۳۳ ش.

۳- تاریخ ادبیات صفا ۱/۳۰۸

شافعی در عراق با علماء عصر محشور گشت، و با محمد بن حسن شیبانی صاحب امام ابو حنیفه نشست، و شیوه فقهی عراق را با طریقه حجازیان در آمیخت، و برای استفادۀ مزید و حجج به مکه و مصر رفت و در آنجا با احترام پذیرایی شد، و بنا بر مذهب خود را گذاشت، تا که در سنه ۱۹۵ هـ ۸۱۰ م به عراق برگشت، و در بغداد حلقه تدريس و شاگردانش وسيع شد، و مردم از طریقه اهل رأی برگشتند، و او مذهب قدیم خود را ترتیب داد، و کتاب خود الحجه را نوشت که چهار نفر یاران عراقی او احمد بن حنبل و ابو ثور و زعفرانی و کرابیسی آنرا از روایت کردند.

مدت اقامتش در عراق دو سال بود، و در سنه ۱۹۸ هـ ۸۱۳ م روز ۲۸ شوال به مصر رفت و مذهب در آنجا روایی یافت، و اقوال جدیدش که آنرا مذهب یاقول جدید گویند، در کتاب الاُم UMM فراهم آمده بمیان آمد و علت تجدید نظر او بر مذهب قدیم این بود: که در مصر از علمای آنجا حدیث و فقه را شنید، و اوضاع اجتماعی و عادات مردم را ماسوای آنچه در حجاز و عراق دیده بود مشاهده کرد، بنابراین در برخی از مسائل وجهه اجتهادش برگشت، و در فسطاط مصر روز جمعه سلخ رجب ۲۰۴ هـ ۸۲۰ م از جهان رفت و در سفح مقطم مدفون شد.

شافعی مرد پارسا و عقیف و نیکو سخن و دارای منطق قوی و وجودت رأی و شجاعت و اخلاق نیکو وزیر کی بود، در عربی اشعار نیک میگفت، و او موسس مذهب خاص فقهی اهل سنت و موسس علم اصول فقه است، که مذهب او وسط مذهب اهل حدیث یعنی امام مالک و مذهب اهل رأی یعنی امام ابو حنیفه بود<sup>۱</sup> و قراریکه در کتاب الاُم گوید: اصل کاروی قرآن و سنت است، و بعد از آن قیاس است بر آن دو. و حدیثی که متصل گردد و اسناد آن صحیح باشد مورد عمل اوست. اما اجماع هم از خیر مفرد افضل است، و از حدیث هم معنی ظاهری آن مراد باشد، و اگر چند حدیث در موردی بدست آید، آنچه اسنادش صحیح تر باشد اولی خواهد بود. اما حدیث منقطع اهمیتی ندارد.

در مورد قیاس نظر شافعی اینست که اصل بر اصل قیاس نمیشود، و بر اصل چرا و چون نتران گفت. اما فرعی که قیاس آن بر اصل صحت یا بد و علت آن منضبط باشد، صحیح شمرده و اقامت صحت به آن می‌شود.<sup>۱</sup>

امام شافعی سنت صحیح را مانند قرآن بدون شرطی واجب الاتباع شمارد، و استحسان ورأی را که مالکیان و حنفیان به آن قائل اند قبول نکرده و کتاب ابطال الاستحسان را درین باره تألیف کرده است. و علاوه ازین امام شافعی احتجاج بعمل اهل مدینه و عمل به خبر واحد صحیح را هم رد کرده، و بنا برین عمل مردم بغداد او را ناصر السنه نامیده اند.<sup>۲</sup>

از آثار امام شافعی علاوه بر کتاب الأم (طبع قاهره ۱۳۲۱ق) و الحججه، کتاب السنن المأثوره (طبع قاهره ۱۳۱۵ق) و المسند (طبع رامپور هند ۱۳۰۶ق) و اختلاف الحديث (طبع قاهره ۱۳۲۶ق) و ادب القاضی و غیره است که عدد آن به ۱۴ جلد میرسد، و نسخ خطی آن در کتب خانهای اروپا و مصر و هند موجود است.<sup>۳</sup>

اگرچه یک عده مهم شافعیان و علمای این مذهب خراسانی بودند، ولی اثر مذهب شافعی در دو قرن اول اسلامی به خراسان کمتر رسیده بود، و نشر حقیقی این مذهب در خراسان و ماوراءالنهر، بوسیله محمد بن اسماعیل فقال شاشی (۲۹۱/۳۶۵ هـ) است که خراسان مرکز آن گشته بود.<sup>۴</sup> و حتی برخی از پادشاهان غزنوی و غوری هم شافعی بوده اند.

از جمله علمای خراسانی که تاج الدین سبکی آنها را بمذهب شافعی نسبت داده نامهای چند نفر معروفیکه به عصر مورد بحث ماتعلق دارند چنین است:

امام محمد بن اسماعیل بخاری صاحب صحیح بخاری (۱۹۴/۲۵۶ هـ) و قاسم بن سلام محدث و فقیه متولد هرات و متوفی در مکه ۲۲۴ هـ و احمد بن سیار مروزی زاهد

۱- تاریخ تشریح اسلامی ۲۷۳ بحوال کتاب الامام شافعی

۲- تاریخ تشریح ۲۷۴

۳- بروکلان ۲۹۸/۳

۴- بروکلان ۲۹۴/۳

و حافظ مولف تاریخ مرو (متوفی ۵۲۶۸ هـ) و احمد بن نصر نشا پوری زاہد مقری  
 مفتی نشاپور (متوفی ۵۲۴۵ هـ) و شیخ شافعیان در عراق محمد بن احمد ترمذی امام  
 وزاہد و محدث (متوفی ۵۲۹۵ هـ) و محمد بن ابراہیم پوشنگی کہ بخاری ہم از روایت  
 کند و در نشاپور شیخ حدیث بود (۱۰۴ / ۵۲۹۱ هـ) و محمد بن علی حکیم ترمذی زاہد  
 و صوفی و محدث خراسان (حدود ۵۲۸۵ هـ) و محمد بن نصر مروزی امام جلیل  
 و محدث (۲۰۲ / ۵۲۹۴ هـ) و امام ابوداؤد سلیمان بن اشعث سجستانی صاحب سنن  
 (۲۰۲ / ۵۲۷۵ هـ) و عثمان بن سعید سجستانی مشہور بہ دارمی محدث و فقیہ ہرات  
 (متوفی ۵۲۰۸ هـ) و عسکر بن حصین نخشبی شیخ جامع علم و دین (متوفی ۵۲۴۵ هـ)<sup>۱</sup>

### خوارج

بعد از وفات حضرت رسول (صلعم) نخستین اختلاف داخلی بین مسلمانان در عصر  
 خلیفہ سوم حضرت عثمان بن عفان افتاد، تا کہ در نتیجہ، افتراق شدید بین دو قبیلہ  
 بزرگ بنی ہاشم و بنی امیہ روی داد، و جمعی از مسلمانان مصر و کوفہ و بصرہ بہ مدینہ  
 آمدند و از خوارج شدند تا خود را از مقام خلافت خلع کند. چون حضرت عثمان  
 این سخن را نپندیرفت، مردم مذکور در خانہ اش افتادند، و او را درحالیکہ قرآن  
 میخواند بشهادت رسانیدند (سنہ ۳۵ ۶۵۵ م)

این واقعہ مسیر تاریخ اسلامی را برگردانید، زیرا مصریان حضرت علی  
 و بصریان طلحہ بن عبیداللہ، و کوفیان زبیر بن عوام سہ تن از بزرگان سرشناس صحابہ  
 را بہ خلافت میخواستند، و مردم مدینہ نیز خواہان خلافت آل نبی و حضرت علی  
 بودند، و بنابراین با او بہ خلافت بیعت نمودند، کہ درین جملہ طلحہ و زبیر نیز با اکراه  
 بیعت کردہ بودند، ولی از مدینہ بمکہ و از انجا بہ عراق رفتند، و در مقابل حضرت  
 علی صف آراستند.

۱- طبقات الشافعیہ جلد اول و دوم طبع مصر ۱۳۲۴ ق

چون حضرت علی بالشکریان و یاران خود بمقابله برآمد و واقعه جمل<sup>۱</sup> تلافی فریقین روی داد (سنه ۳۶ هـ ۶۵۶ م) و درین جنگ ده هزار نفر از طرفین به شمول طلحه و زبیر کشته شدند. و چون خلافت بر حضرت علی قرار گرفت، او مرکز را از مدینه به کوفه انتقال داد.

در عصر عثمانی حضرت معاویه بن ابوسفیان یکی از اعیان صحابه و داهیان امت در شام والی بود. چون حضرت علی او را عزل کرد، معاویه که مرد قوی و نافذی بود، و رجال فراوان از قریش با او بودند مخالف شد، و از مردم بیعت گرفت و در نتیجه جنگ یاران علی و لشکریان معاویه در صفین<sup>۲</sup> در سنه ۳۷ هـ ۶۵۷ م روی داد، که تا یکصد و ده روز جاری بود، و از طرفین هفتاد هزار نفر کشته شدند، و چنین بنظر می آید که لشکریان حضرت علی پیروز باشند.

درین وقت به تدبیر عمرو بن عاص که در لشکریان معاویه بود، واقعه‌یی روی داد، که آنرا در تاریخ اسلامی تحکیم گویند، و همین واقعه موجب پیدایش فرق در یاران حضرت علی و خلافت بنی امیه گردید.

عمرو ابن عاص مرد هوشیاری بود، و به لشکریان معاویه امر داد، تا مصاحف را بطلب صلح بر نیزه‌های خود برافرازند، و چون یاران علی آنرا دیدند، دست از پیکار کشیدند، و متار که روی داد، و طرفین به حکمیت راضی شدند، که از طرف حضرت علی و یارانش ابو موسی اشعری، و از جانب معاویه عمرو ابن عاص معین آمدند، تا بین دو طرف حکمیت کنند، و نتیجه تحکیم را در روز معین اعلام دارند. طرفین در ماه صفر ۳۷ هـ ۶۵۷ م در دومة الجندل (هفت منزلی دمشق بر راه مدینه) فراهم آمدند، و عمرو بن عاص به ابو موسی پیشنهاد کرد، که علی و معاویه هر دو خلع شوند، و بعد از آن تمام مسلمانان خلیفه دیگری را بدون ایشان اختیار نمایند. ولی چون او در سن و

---

۱- این واقعه را بدان سبب جمل به فتح‌تین گویند که حضرت عایشه بر اشتری را هوار سوار بود و مردم را به جنگ با حضرت علی برمی‌انگیخت. چون اشتر را پی کردند، حضرت عایشه بدست حضرت علی آمد و با کمال احترام نگهداشته شد (المنجد فی الادب والعلوم ۱۴۱)

۲- صفین: بدو کسره و تشدید فاجائست نزدیک رقه بر کنار غربی فرات (معجم البلدان ۳/۱۴۴)

مقام از بلندتر است، باید این نتیجه حکمیت را او بمردم اعلام نماید .

ابو موسی مردی پارسا و راست یگرویی بود، و باین سخن فریب خورد، و در روز تحکیم (ماه رمضان ۳۷هـ) بین لشکر یان علی و معاویه ایستاد و گفت: «من و عمر و عاص برای اصلاح امت، باتفاق برین شدیم که علی و معاویه هر دو را خلع کنیم، تا مردم هر کرا بخوانند بر خود خلیفه سازند، بنا برین من علی را خلع کردم، شما هر کرا اهل داند بخلافت بردارید!»

بموجب این اعلان ابو موسی، حضرت علی خلع شد، ولی عمر و بن عاص گنت: «شما شنیدید که ابو موسی علی را خلع کرد، و من هم او را خلع کردم، ولی من صاحب خود معاویه را بر خلافت ثابت می سازم، زیرا او جانشین عثمان، و احق مردم بمقام و خون خواهی اوست.»<sup>۱</sup>

با این واقعه محاربان میدان صفین بر سه دسته تقسیم شدند:

اول: مردم شام با معاویه بیعت کردند.

دوم: اهل کوفه و جمعی دیگر از شیعه بر بیعت حضرت علی باقی ماندند.

سوم: جمعی بسبب قبول تحکیم بر حضرت علی خروج کردند، و شعار خود را «لا حکم الا لله»<sup>۲</sup> قرار داده از کوفه به قریه حروراء برآمدند، و ایشانرا بسبب خروج بر حضرت علی خوارج - یا حروریه - یا محکمہ گویند بکسر کاف، بسبب تمسک به شعار «لا حکم الا لله» و گاهی هم شراة نامیده می شوند، که این نام را از آیه «ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضاة الله» گرفته اند.<sup>۳</sup>

خوارج عبدالله بن وهب را سبی را بر خود امیر ساختند، و در نهر وان<sup>۴</sup> در سال ۳۸ ۶۵۸ م با حضرت علی (رض) جنگیدند، که ۱۸۰۰ نفر کشته شدند، و بعد از آن حضرت علی

۱- تاریخ تمدن اسلامی ۱/ ۵۹، بعد، الاعلام ۵/ ۱۰۷

۲- گولد زیهر در عقیده اسلامی ۱۷۰ و تاریخ تشریح اسلامی سه استاد ۱۴۲

۳- خضری در تاریخ تشریح اسلامی ۱۶۲

۴- نهران: - زمین و سبج بین بغداد و واسط دارای سه نهر و چندین شهر (معجم البلدان)

راهم یکی ازین خوارج عبدالرحمن بن ملجم مرادی روز ۱۷ رمضان ۶۶۰ هـ م در مسجد کوفه شهید گردانید .

خوارج در ممالک اسلامی پراکنده شدند، و با دولت اموی هم مخالف بودند، و از راه پارس و کرمان به خراسان و سیستان و دیگر بلاد شرقی و جنوبی خراسان هم رسیدند، که در تاریخ افغانستان در قرون نخستین اسلامی سهمی دارند.

### تعالمیم خوارج:

خوارج در عقائد و اعمال و اخلاق رویه های خاصی داشتند، که در بسا از مسائل تعبیدی و احکام شرعی با مذاهب اربعه دیگر اسلامی و شیعیان مخالفت میکردند، و بنابراین اهل مذاهب مذکور ایشان را خوامس گفته اند.<sup>۱</sup>

از جمله نکاتی که از تعالمیم خوارج مهم تر است اینست:

۱/ حکم به کفر مرتکب گناه کبیره و کسی که از هدایت قرآنی تجاوز کند<sup>۲</sup>، و بنابراین خوارج در قضیه تحکیم با تمام کسانی که در آن دست داشتند مخالف شدند، و بعد از خلافت شیخین کسی را بر درستی و راستی دانند که به لا حکم الا لله قائل باشد، و در صورتیکه احکام قرآن موجود داند، موضوع خلافت نبی را نباید به حکمیت بشر گذاشت.<sup>۳</sup>

۲/ خروج بر امام جائز واجب است<sup>۴</sup> و تقیه جائز نیست، و بنابراین خوارج بابنی امیه و بنی عباس جنگیدند، و هیچ سلطه را شرعی ندانستند .

۳/ مسلمانان در اختیار امام و خلیفه مختار مطلق اند، و بنابراین خلافت به قریشی یا عربی یا کدام نژاد و طائفه خاص مربوط نیست، و حسب و نسب در آن شرط نباشد. و ممکن است غلام حبشی را بشرط لیاقت خلیفه ساخت، و باید خلیفه از خد ابرسد، و با و تعالی اطاعت تام نماید، و بر احکام دین سخت استوار باشد. و اگر ازین راه تجاوز

---

۱- عقیده ۱۷۳

۲- تاریخ تشریح ۱۴۲

۳- عقیده ۱۷۰

۴- الفرق بین الفرق ۵۰



گند، عزل او واجب باشد. و در صورتیکه عزل را نپذیرد، کشتن او واجب است.<sup>۱</sup>

۴/ در نزد خوارج اعمال مانند نماز و روزه و غیره جز و ایمانند، و تنها با قرار لسان و تصدیق قلب، ایمان کامل نشود، بلکه اقامه اعمال نیز با آن لازمست.<sup>۲</sup>

از فرقه های خوارج از ازرقه - صغریه - نجدات - ابا ضیه - معر و فتراند، و ایشان در عبادات متشدد، و به عتیدت خود سخت مخلص بودند، و احکام فقهی را با اخلاق ربط میدادند، و خوی و خلق را در مسائل تبعیدی دخیل می شمردند. مثلاً دروغ و سعایت و بدگویی و غیبت را نیز از نواقض وضوء می گفتند، و طهارت خاکی را هم از فروض میدانستند، که نماز بدون آن جائز نباشد.<sup>۳</sup>

خوارج در مسائل اجتماعی، امیال دیموکراسی داشته و در مقابل مظالم حکام احتجاج و مقاومت میکردند، و شمشیر از نیام می کشیدند، و فقیهان ایشان به عقلیت میل داشته و RATIONALIST و در مسائل دینی دارای افکار حرو آزادی بوده اند.<sup>۴</sup> ولی مذهب فلسفی و فقه وسیع و منظمی ندارند، و در مسائل کلامی تاحدی از معتزله متأثراند، مانند قول به خلق قرآن و عدم دیدار در جنت. و عدم بخشایش خدا کبائر را، و در فقه هم در فروع با اهل سنت مخالفند، مثل اینکه از دواج راجز در بین خود جائز ندانند،<sup>۵</sup> و بسبب عقائد یکه در انتخاب امیر داشتند، مورخان معاصر ایشان را جمهوریت خواهان آن عصر شمرده اند، زیرا در مقابل ایشان، شیعیان به انتخاب امیر قائل نبودند، و این امر را منصوص می شمردند.<sup>۶</sup>

---

۱- تاریخ تشریح ۱۴۳ و عقیده ۱۷۱

۲- همین کتب

۳- عقیده ۱۷۱ بحواله دین اسلام تالیف کلین ۱۳۲ طبع لندن ۱۹۰۴ م

۴- عقیده ۱۷۲

۵- ضحی الاسلام ۳/۳۳۶

۶- تاریخ الاسلام السیاسی ۱/۳۲۷

باری خوارج با چنین افکار و هویت در کشورهای اسلامی سالها با امویان و عباسیان پیکارها می نمودند ، و مردمی دلیر و شجاع و راست و در راه مسلک خود سرباز بوده اند، و در خراسان و بلاد و کوهسار افغانستان تشکیلات منظمی داشته اند. مثلاً در سنه ۱۶۰ هـ ۷۷۶ م در خراسان یوسف البرم از همین مردم با جم غفیری بر اموی خلیفه عباسی خروج و انتقاد کرد، و هیاهوی بزرگی را تولید نمود، که مابین شرح خروج و قتل او در فصل ۳ قسم ۸ به تفصیل داده ایم.

خارجیان سیستان، علمای معروف و زبر دستی در علوم عربی نیز داشته اند، که از آن جمله درین فصل در قسمت علوم ادبی ذکر ابو حاتم سهل بن محمد بن عثمان سجستانی (متوفی ۲۴۸هـ) گذشت، که یکی از اعظام ادباء و مولفان دوره عباسی و از شاگردان ابو عبیده معمر (به فتحه دومیم) نحوی بزرگ است (متوفی حدود ۲۱۰هـ) او گوید: که ابو عبیده هم خارجی بود، و چون من (ابو حاتم) هم از خوارج سیستان بودم، بنابراین همواره مرا گرامی داشتی.<sup>۱</sup>

سیستان یکی از قوی ترین و مهم ترین مراکز خوارج بود، که در فصل سوم و قسمت دهم این کتاب ذکر ایشان با رجال معروف خارجیان و نهضت حمزه سیستانی با افکار و آمال و امیال او به تفصیل آورده شد، و در همین مبحث گفتیم که یک فرقه خاص خوارج عجارده خراسانی بنام حمزیه یاد می شوند، که باین قائد دلیر سیستانی نسبت دارند، و علمای ملل و نحل ایشان را ذکر کرده اند.<sup>۲</sup>

شهرستانی گوید: حمزیه با میمونیه در قدر که خیر و شر از عبد است موافقت، و حمزه از اصحاب حنین بن رقاد بود، و حمزه دو امام در یک عصر جازز میدارد، که مادام مجتمع الکلمه نباشند، و بانقیاد اعدا قیام نکنند.

دیگر فرقه همین خوارج، خلفیه اصحاب خلف خارجی اند، که از سیستان

۱- ابن خلکان ۱۰۷/۱

۲- ترجمه فارسی ملل و نحل شهرستانی ۹۵

در کرمان و مکران بپراگندند، و ایشان قدر خیر و شر را مانند اهل سنت بخدا اضافه کردند، و با حمزیه درین فکر مخالفند .

دیگر فرقه خوارج اصحاب غالب بن سادل (شاذان) سیستانی اند، که در مسئله قدر با حمزیه موافقتند، ولی اصحاب اطراف رادر ترک آنچه از شریعت نمیدانند معذور میدانند و گویند به عقل چیزی چند واجب است. شیبانیه نیز گروهی از خوارج خراسانند پیروان شیبان بن سلمه خارجی که با ابو مسلم خراسانی پیش از ۱۳۰ هـ ۷۴۷ م در جنگهای نصر بن سیار یاری می نمود، و شیبانیه به جبرقا تلند و گویند که حضرت کبریائی در نفس خویش علمی آفریده است که اشیا معلوم اوتعالی شود در گاه حدوث و وجود<sup>۱</sup>.

درباره آغاز حرکت خوارج در سیستان چنین نوشته اند: که قطری بن الفجاءة یکی از صناید عرب با عبدالرحمن بن سمره به سیستان آمده بود، و همین قطری بعد از واقعه تحکیم در جمله خوارج از جمعیت میدان صفین برآمد، و کسان خود را به سیستان فرستاد، و مردم اینجا را با خود متفق و هم عقیده ساخت<sup>۲</sup>.  
بعد ازین خوارج سیستان را در تاریخ این سرزمین کار نامهای بزرگست و با امویان و عباسیان پیکارهای عنیف و صعبی دارند مثلاً<sup>۳</sup>:

۱/ جنگ خوارج سیستان بالشکر عرب که به سرداری حریش بن بسطام با عبیدالله بن ابی بکره آمده بودند (حدود ۶۹۷-۷۸ م) که اعراب لشکریان تباہ شده خود را جیش الفناء نام کردند<sup>۴</sup>.

۲/ در سنه ۵۸۲ هـ ۷۰۱ م همام بن عدی سدوسی سالار بزرگ خوارج با عبدالرحمن بن اشعث جنگ کرد و هزیمت یافت<sup>۴</sup>.

---

۱- ترجمه فارسی ملل و نحل ۹۹ ببعد

۲- تاریخ سیستان ۱۱۰

۳- تاریخ سیستان ۱۱۱

۴- تاریخ سیستان ۱۱۳

۳ / درسہ ۱۰۷ھ ۷۲۵م بشرحواری امیر شرط سیستان ، بدست پنج تن خوارج کشته شد وجنگ کردند، ویرسیستان غلبہ نمودند.<sup>۱</sup>

۴ / درسہ ۱۲۶ھ ۷۴۳م بین بنی تمیم و بنی بکر کہ خوارج بودند در سیستان جنگی واقع شد، کہ تا ۱۲۸ھ ۷۴۵م این فتنہ دوام کرد، وهفتاد مرد پیردران کشته شدند کہ بدین سبب آنرا وقعة الشیوخ گنمتند.<sup>۲</sup>

۵ / درسہ ۱۳۰ھ ۷۴۷م شیبیان خارجی بامردم سیستان همدست شد، و با عبدالله بن معاویہ حکمران سیستان پیکار کرد، کہ دران شیبیان کشته شد، ولی مردم سیستان عبدالله رابسوی فراه راندند.<sup>۳</sup>

۶ / خروج حنین بنرقاد خارجی از روستای رون وچول سیستان درسہ ۱۴۱ھ ۷۵۸م وجنگهای اوباسلیمان بن عبدالله حکمران عباسی سیستان وکشته شدنش.<sup>۴</sup>

۷ / معن بن زائده حاکم سیستان خوارج رادربست به ساختن کاخ خویش گماشته بود، ایشان فراه آمدند ودرسہ ۱۵۲ھ ۷۶۹م شکم اور ادریدند.<sup>۵</sup>

۸ / درسہ ۱۵۶ھ ۷۷۲م خوارج سیستان حاکم منصور خلیفہ عباسی حنین بن محمد رابکشتند کہ بجایش عیدالله بن علا فرستاده شد.<sup>۶</sup>

۹ / درسہ ۱۷۲ھ ۷۸۸م حنین خارجی میان بست و سیستان با صدقه بن عثمان سر لشکر داود بشر مقابل گردید، کہ درین جنگ حنین خارجی بابسی از مردم خود کشته شد.<sup>۷</sup>

---

۱- تاریخ سیستان ۱۲۶

۲- تاریخ سیستان ۱۳۲

۳- تاریخ سیستان ۱۳۳

۴- تاریخ سیستان ۱۴۰

۵- تاریخ سیستان ۱۴۷

۶- تاریخ سیستان ۱۴۸

۷- تاریخ سیستان ۱۵۴

این بود خلص وقائع خوارج در سیستان که بعد ازین باخروج حمزه بن عبدالله در ۱۸۱ هـ ۷۹۷ م دوام میکند، و ما شرح آنرا در قسمت دهم فصل سوم به اشباع و تفصیل داده ایم. و معلومست که این خوارج سیستانی در بسا بلاد دیگر هم قوت و سکونت داشتند. مثلاً: مؤلف حدود العالم گوید: که در حدود ۳۷۲ هـ ۹۸۲ م در حصار محکم گردیز مردمان خوارج برودند.<sup>۱</sup>

در اراضی جنوب افغانستان که با سیستان متصل اند، و در سابق طوران و اکنون بلوچستان گویند، نیز آثار بسط و نفوذ خوارج دیده می شود. و مادر شرح احوال حمزه قائد سیستانی خواندیم، که او بارها ازین راهها برسند تاخته بود.

یکی از شهرهای معروف و مراکز مدنیت این سرزمین قصدار یا قردار (بضمه اول) بود، که پایتخت حکمرانان خوارج شمرده می شد، و باقوت بسند قول ابی علی تنوخی گوید: که در قصدار خلیفه خوارج میزیست و این شهر ایشان بود، که در آن با کمال امن و امانت میزیستند و خیانت و دزدی و فساد به آن راه نداشت، و هر کس هر چیزی را که در جایی می ماند، تا که پس می آمد کسی به آن دست نمیزد، و محفوظ بود.<sup>۲</sup> گاهی خوارج سواحل عربی هم بوسیله کشتی از راه دبحر به سند می آمدند، و در سرزمین های شرقی و جنوبی خراسان تبلیغ مسلک خود را می نمودند، مثلاً در سنه ۱۴۲ هـ ۷۵۹ م حسان بن مجاهد خارجی از راه رقه بوسیله کشتی بر سواحل سند پا یین آمد و کوشید تا ازینجا لشکری را بمقابل عباسیان برد، ولی عمر بن حفص والی سند از هواخواهان دودمان نبوی بود، و حسان خارجی را مجبور ساخت که بموصل برگردد.<sup>۳</sup>

## گرایمان

این مذهب در حدود ۲۰۰ هـ ۸۱۵ م یعنی از اواخر عصریکه مورد بحث ماست در سیستان و قلب خراسان بوجود آمد، که مؤسس آن یکی از پارسایان و علمای

۱- حدود ۴۵

۲- معجم البلدان ۴/۳۴۲

۳- تاریخ سندنوی ۱۵۲

بزرگ سیستان محمد بن کرام (بروزن شداد) است ، و بقول سمعانی پدرش رزبان بود ، که در عربی کرام ( به فتح اول و تشدید دوم ) باشد<sup>۱</sup> ولی برخی آنرا به کسر اول و تخفیف دوم نوشته اند ، بدلیل دو بیتی که در مدح محمد کرام از شاعر و منشی اوائل عصر غزنویان ابوالفتح بستی بو سیله عتبی موافق تاریخ یهینی روایت شده است :

ان الذین بجهلهم لم یقندوا  
 الرأی رأی ابوحنیفه وحده

بمحمد بن کرام غ-یر کرام  
 والدین دین محمد بن کرام<sup>۲</sup>

محمد در زنج سیستان بدنیا آمد و در انجا پرورش یافت ، و بعد از ان به خراسان رفت و به عقائد احمد بن حرب زاهد (متوفی ۲۳۴ هـ ۸۴۸ م) گروید ، و در بلخ از ابراهیم بن یوسف ماکیان (متوفی ۲۵۷ هـ ۸۷۰ م) و در مرو از علی بن حجر (متوفی ۲۴۴ هـ ۸۵۸ م) و در هرات از عبدالله بن مالک حدیث شنید ، و از احمد بن عبدالله جوینی (متوفی ۲۴۷ هـ ۸۶۱ م) و محمد بن تمیم سعدی و علی بن اسحاق سمرقندی روایت حدیث کرد ، و تفسیر راهم از سمرقندی و محمد بن مروان کلبی شنید . و به مکه سفر کرد و پنج سال در انجا مجاور کعبه ماند ، و چون به سیستان بازگشت ، تمام اموال خود را بفروخت و به نشاپور رفت و بقول سبکی والی سیستان او را از خوف اینکه مردم خونش نریزند از سیستان اخراج کرد<sup>۳</sup>.

اکثر محدثان به روایات او و استادانش اعتباری ندهند و حدیث ایشا ترا متروک دانند ، و چون محمد بن کرام میگفت که ایمان تنها اقرار بزبانست ، و اگر کسی در دل خود معتقد بکفر باشد باز هم مومن است ، و خدا را جسم میگفت ، و در خراسان بسا مردمان را به خود گرویده ساخت ، بنابراین طاهر پوشنگی او را بزندان افگند ، و هشت سال محبوس ماند ، و چون از زندان برآمد به شام رفت ، و باز به نشاپور برگشت .

۱- الانساب ۴۷۶ بیبه

۲- تاج المروس ۴۳/۹

۳- طبقات الشافعیه ۵۴/۲ طبع قاهره ۱۳۲۴ ق

و محمد بن طاهر پوشتگی اور اباز محبوبس کرد، و هنگامیکه ره‌اشد، در سوال ۸۶۵۵۲۵۱ م از نساپور بیرون آمد و به بیت المقدس رفت و چهار سال در انجا وعظ کرد. تا که در سنه ۸۶۹۵۲۵۵ م در انجا بمرد و در مقبرهٔ پیامبران بخاکش سپردند. اتباع او در انجا ۲۰ هزار تن اند، که مدت‌ها بر مزارش معتکف بودند، و مقدسی در کتاب البدء و التاریخ ذکر ایشانرا کرده است (۱۴۹/۵) و علمای بزرگ مانند محمد بن هیصم و ابویعقوب اسحاق بن ممشاد (متوفی ۵۳۸۳ هـ ۹۹۳ م) از پیروان او اند، و بقول سمعانی مردم فراوان در نساپور و هرات و نواحی آن بر مذهب او بوده‌اند. ۱ و او مدت‌ها در غرستان ( غرجستان ) بسر برده است. و در حدود ۵۴۰۰ هـ ۱۰۰۹ م عدد کرامیان تنها در شهر نساپور بیست هزار بود، و بقول عبدالقاهر بغدادی در خراسان سه فرقه از کرامیان بودند که حقایقه-طرائقه-واسحاقیه باشند. ۲

از مولفات محمد بن کرام دو کتابرا ذکر کرده‌اند: یکی عذاب القبر. ددیگر کتاب السر که مولف تبصرة العوام ازان مطالبی را نقل کرده است. ولی چون خود این کتب از بین رفته و در دست نیست، بنابراین بر منقولاتی که ازان کرده‌اند و بوسیلهٔ آن ابن کرام آن مردپارسای زاهد متقی را که حتی مخالفان هم بپاکی و پارسایی او معترفند تکفیر و تلویم نموده‌اند، مورد کمال اعتماد نخواهد بود. چون در آن عصر پیکار فرقوی و عقیدوی در خراسان شدید و عام بود، و حتی دو صد سال بعد هم در هرات خواجه عبدالله انصاری حنبلی را بجرم تجسیم از هرات نفی کرده بودند، پس میتوان حدس زد که مقالات مخالفان او تماماً بجا و درست نباشد. ولی این مطلب وقتی روشن خواهد شد، که خود کتابهای مفقودش بدست آید، و یا سندی قوی تر که در خور قبول باشد برتأیید اقوال مخالفانش پیدا گردد.

اما اینکه رجال بزرگ عصر مانند سبکتگین موسس دودمان غزنویان (۳۶۷/

۱- تعلیقات تاریخ بیهقی ۲/۹۱۵ ببعد بحوالهٔ البدایه ابن کثیر ۱۱/۲۰ و شذرات الذهب عبدالحی

حنبلی ۲/۱۳۱ و لسان المیزان ابن حجر ۵/۳۵۳ و دائرة المعارف اسلامی ۲/۱۹

۲- الفرق بین الفرق فصل ۷

۳۸۷هـ) کرامی بود،<sup>۱</sup> و یا ابوالفتح بستی در مدح او - چنانچه گذشت شعری سرود، اینهمه ثابت می‌سازد، که مذهب او در خراسان و سیستان روایی و پسندیدگی داشت، و پیشوایان این طائفه مانند اسحق بن ممشاد - که نزدیک پنج هزار تن بدستش مسلمان شدند - محبوب حنفیان و شافعیان و دیوانیان نساپور بود، و چون در سنه ۳۸۳هـ ۹۹۳م درگذشت، هر کس که در شهر بود بر جنازه اش نماز خواند، و در تشییع آن میدانهای شهر از مردم پر شده بود.<sup>۲</sup>

پس اگر ما اقوال مولفان را درباره تکفیر و تلوییم این طائفه قبول کنیم، چگونه ممکن است، با چنین عقائد زندقه و انحراف از اساسهای اسلامی، رجال آنها اینقدر محبوب مردم و دیوانیان و افراد مذاهب حنفی و شافعی باشند؟

#### عقائد کرامیان:

گویند که محمد بن کرام عقائد خود را در کتاب عذاب القبر آورده بود، که عبدالقاهر بغدادی (متوفی ۴۲۹هـ ۱۰۳۷م) برخی از آن را چنین نقل کرده است:

۱ / در تفسیر آیه «الرحمن علی العرش استوی» که در قرآن عظیم<sup>۱</sup> وارد است گفته‌اند که خداوند مماس با عرش است که مکان اوست. و بنا برین کرامیان را مشبهه گفته‌اند. و چون محمد به تجسیم معبود قائل بود، پیروان او را مجسمیه هم می‌نامیدند، که خداوند را جسم اجسم یعنی بزرگترین و کاملترین اجسام شمرده‌اند.

۲ / برای خداوند کیفیت را «کیفوفیه الله عزوجل» می‌شمرد، و از مکان او به «حیثوثیه الله» تعبیر میکرد، و اعتقاد به جوهریت وجود داشت.

۳ / معبود محل حوادث است که اقوال و ارادت و ادراکات دیدنی و شنیدنی و برخوردار او به صحیفه علیای عالم، اعراضی اند که در حوادثند، و محل این حوادث حادث

۱- تاریخ سیستان ۳۳۹

۲- الانساب سمعی ۷۷؛

۱- سوره طه آیه ۴



شونده دروست . وقول اورا که به چیزی کن میگوید ، وسیله پیدایش مخلوق  
 واحداث محدث و اعدام آنچه بعد از وجود نابود می شود پندارند و گویند که  
 در عالم هیچ جسمی و یا عرضی بوجود نمی آید ، مگر پس از حدوث اعراض کثیره  
 در ذات معبود . و ازان جمله است اراده برای پدید آوردن این حادث . و گفتن  
 اوبه همین حادث که «کن» به همان گونه که بر حدوث آن داناست . و این  
 گفته بخودی خود حرفهای بسیار است که هر حرف ازان عرض حادثی است که  
 درو پدید آمده است ... و به پندار ایشان حوادثی که در ذات خدای پدید آمده  
 است چند برابر حوادث اجسام و اعراض جهانست . پس خداوند بقول «کن»  
 تمام مخلوقات را آفریده ، نه به اراده خود . و این قول کرامیان منافی عقیده اهل  
 سنت است که تمام مخلوقات را قبل از حدوث آن مقدر و خدای پندارند ، و اورا پدید  
 آورنده تمام حوادث شمارند که بقدرت خود می آفریند .<sup>۱</sup>

۴/ ایمان شامل یقین و عمل نیست بلکه فقط اظهار و اقرار شهادتین است .<sup>۲</sup>

۵/ ممکن است در آن واحد دو امام موجود باشند ، و هر یک از آنها حق دارد ،

که پیروانش فرمان اورا ببرند ، و لو هر دو با هم اختلاف هم داشته بیا شدند .<sup>۳</sup>

پس نزد ایشان امامت به اجماع امتست نه به نص و تعیین . و بیعت امامین در قطرین  
 جائز است .<sup>۴</sup>

کرامیان بر دوازده فرقه فرعی تقسیم می شدند ، و مهم ترین همه مهممیان اند  
 که امام ایشان محمد بن هیصم تمام انتقاداتی را که از ناحیه تشبیه و تجسیم بر کرامیان  
 وارد می شده رد کرده و گوید : آنچه مشبهه اطلاق کنند بر الله تعالی از هیئت و صورت  
 و جوف و استدارت و امثال آن ، مشابه اطلاق کرامیه نیست ... زیرا کرامیه

۱- الفرق بین الفرق ۲۰۲ بهمد

۲- کتاب الایمان ابن تیمیّه ۵۷ طبع قاهره ۱۳۲۵ ق

۳- تملیقات بیهقی ۹۲۱/۲ بحواله الفرق

۴- ترجمه ملل و نحل ۸۱

اعتقادی فاسد ندارند از آنکه یدین را بعضوین تفسیر کنند، واستواء عرش را بمطابقه مکان تفسیر کنند، و مجع را بتردد اما کن تفسیر کنند، بلکه در جمیع این اطلاقات بی تکلیف و تشبیه بر منوالی که در قرآن و حدیث وارد است اعتقاد کرده اند، و آنچه در قرآن و خبر وارد شده باشد از سائر اطلاقات که مجسمه و مشبهه کنند، ساحه اطلاق از آن مقدس دارند و گویند: که حضرت کبریاء باری عالمست درازل... و اثبات قدر میکنند که خیر و شر آن از حضرت کبریاء نیست، و تمام مخلوقات مخلوق جلال احدیت است خواه حسن و خواه قبح، و بنده را اثبات فعل کنند بقدرت حادثه و آنرا کسب گویند، و این فائده مورد تکلیف است و موطن ثواب و عقاب<sup>۱</sup>. در چنین صورت فرق عقائد کرامیان با اهل سنت اند کست، که دو مسئله اساسی را باید مورد افتراق هر دو دانست: یکی عقیده بر اینکه ایمان تنها اقرار به لسانست نه تصدیق بقلب، و منافق نزد ایشان مومن است در دنیا و مستحق عقابست در آخرت<sup>۲</sup>. در حالیکه اهل سنت، ایمان را اقرار بیزبان و تصدیق بقلب دانند<sup>۳</sup>.

دیگر اینکه: امامت و عقد بیعت را در دو قطر با دو امام در یک وقت جائز دارند، با وجودیکه امامت را مانند اهل سنت، اجماع امت دانند نه نص و تعیین. اما در اعمال دینی و فقه نیز عبدالقاهر بغدادی حماقانی را به کرامیان نسبت دهد که از انجمله است: نماز مسافر فقط بدو تکبیر بدون رکوع و سجود و قیام و قعود و تشهد و سلام.

دیگر: صحت نماز با جامه نجس بر جای نجس بانجاست ظاهر بدن.

دیگر: غسل و نماز مرده سنت است نه فرض، و واجب فقط تکفین و دفن اوست.

دیگر: صحت نماز و روزه و حج مفروض بدون نیت. زیرا نیت ابتدا ایی اسلام

برای تمام فرائض دیگر کافیتست<sup>۳</sup>.

۱- ترجمه مل و نحل ۸۱

۲- مقالات الاسلامیین امام اشرعی ۱/۱۴۱ طبع استانبول ۱۹۲۹

۳- الفرق بین الفرق ۲۰۲ بیعد

## حلولیان و تناسخیان

حلول INCARNATION در فلسفه، عبارت از نفوذ و دخول چیز است در چیز دیگر، به نحویکه وجود حال فی نفسه عین وجود محل باشد، یعنی تعلق چیزی به چیزی دیگر، که یکی صفت و دیگری موصوف باشد، مانند سپیدی که متعلق و حال در جسم است. و حلولیبه کسانی اند که عقیده دارند، که خدا در تمام اشیاء حلول و امتزاج دارد، مانند شیرینی در انگور<sup>۱</sup>.

اماتناسخ تعلق روح و نفس ناطقه است بعد از تلاشی و فناء بدن ببدن دیگر بدون حصول فاصله میان آن دو.<sup>۲</sup>

در فلسفه هند و یونان و دیگر ملل، فکر حلول یا تناسخ از زمان قدیم بنوعی از انواع موجود بود، و مکتب فلاطونی جدید که طریقه رایج فکری عصر آغاز اسلام در ممالک شرق وسطی شمرده می شد، نیز عناصری ازین افکار داشت.

مسلمانان در فتوح و کشور کشایی های خود در شرق با افکار زردشتی و بودایی و ادیان مختلف مقامی افغانستان و سغد و ماوراء النهر بر خوردند، و در مصر و شام و روم شرقی که پرورشگاه فلسفه فلاطونیت جدید بود، بایک ممزوج تصوف و فلسفه که وحدت وجود بنای آن شمرده می شد مواجه شدند.

در اسلام نخستین شخصی که به الوهیت حضرت علی و تناسخ و رجعت قائل شد، عبدالله بن سبا یهودی نو مسلم (متوفی حدود ۵۴۰ م ۶۶۰ م) بود که پیشوای غالبان شیعه است و او میگفت: که حضرت علی نمرده، بلکه در بین ابرها پنهانست، و هنگامیکه پیروانش آواز عذر را می شنیدند همی گفتند که علی خشمگین گردید.<sup>۳</sup> ابن عساکر گوید: هنگامیکه با حضرت علی بیعت کردند، ابن سبا باو گفت: تو زمین را آفریدی، و ارزاق را بپراگندی اما حضرت علی او را به سبا باط مداین

۱- فرهنگ علوم عقلی ۲۳۵ طبع تهران ۱۳۴۱ ش.

۲- همین کتاب ۱۷۶

۳- البده و التاریخ ۱۲۹/۵

مادر فصول سابق این کتاب بارها در ضمن وقایع روشن ساختیم ، که بعد از جنبش برمسلم خراسانی و قتل فجیع او که مانند پرده‌درامای الم انگیز از چشم مردم گذشت ، بقایای عقائد حلول و رجعت و تناسخ باشکال مختلف ظهور کرد ، که از آن جمله راوندیان به تناسخ گرویدند .<sup>۲</sup> و ایشان خراسانیانی بودند از شیعیان بنی عباس ، که بقول ابن اثیر<sup>۳</sup> مانند بومسلم به تناسخ عقیده داشتند<sup>۴</sup> ، و در بغداد بسال ۱۴۱ هـ ۷۵۸ م هیاها و اذاختند ، و منصور خلیفه را خدا خطاب کردند .<sup>۵</sup>

دیگر فرقه زرامیه در مرو و هرات بودند ، که امامت را در خاندان عبد الله بن عباس می دانستند ، و ابو مسلم را هم در آن سهم میدادند ، و به عقیده ایشان گو یار و روح الهی در ابو مسلم حلول کرده بود که بر بنی امیه مظفر گشت و به تناسخ ارواح قائل بوده اند<sup>۶</sup> . گروهی ازین طائفه ابو مسلمیه منسوب به بومسلم خراسانی اند ، که او را زنده جاویدان می شمردند ، و به رجعت او منتظر بودند و میگفتند آنکه با مر منصور کشته شد بومسلم نبود ، بلکه شیطان در چشم کشندگان بصورت بومسلم در آمده بود . در هرات و مرو این طایفه را ابراکویه هم میگفتند . و از همین طوایف حلولیه اند : مقنعه یا سپید جامگان میضه که ما شرح آنرا در جنبش مقنع داده ایم .<sup>۷</sup> و ایشان میگفتند که روح الهی در آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و علی و اولاد او و بومسلم حلول کرد ، و از بومسلم به مقنع (مقتول ۱۶۱ هـ ۷۷۷ م) رسید ، و بقول بوریحان بیرونی مقنع قائل به تناسخ و حلول بود و دعوی خدایی میکرد و میگفت : چون خدا قبل از تجسد دیده نمی شود ، بنابراین در کالبد انسان و بصورت بشر

۱- تهذیب تاریخ ابن عساکر ۷/ ۴۲۸

۲- رک : فصل ۳ قسمت ۸ این کتاب

۳- الکامل ابن اثیر

۴- طبری ۹/ ۳۰۷

۵- ترجمه ملل و نحل ۱۱۳

۶- رک : فصل ۳ قسمت ۸ همین کتاب

درآمد تادیده شود. <sup>۱</sup> ابن العبری گوید که مقنع به پیروانش میگفت: که روح او بعد از مرگ در قالب مردی خاکستری موی که برسمند خاکستری رنگ سوار باشد ظهور خواهد کرد، و بر روی زمین مسلط خواهد شد <sup>۲</sup> که این هم عین عقیده تناسخ و رجعت باشد.

ماد فصل سوم و قسمت هشتم آن در شرح احوال خراسان پس از بومسلم (مقتول ۱۳۷ هـ ۷۵۴ م) دوام جنبش های طرفداران و پیروان او را که مدت ها طول کشید به تفصیل نگاشتیم، که در هر یکی از آن جنبش ها، مظاهر عقائد قدیم پدیدار بود، مثلاً خروج سباز در ۱۳۷ هـ ۷۵۴ م به خو نخواهی بومسلم در تحت نفوذ عقائد زردشتی و انتظار مهدی موعود آن کیش بود، که معتقد بمرگ بومسلم نبودند، و انتظار رجعتش را میکشیدند. <sup>۳</sup> و باز وقتی که اسحاق از همین فرقه مسلیمه متصل مرگ بومسلم در خراسان و ماوراء النهر برخاست، او هم مدعی شد که از طرف زردشت فرستاده شده و خود هم زردشت زنده است. <sup>۴</sup> که همان عقیده تناسخ و رجعت باشد.

عقائد حلول را جمعی از خراسانیان، بین ممالک دیگر نیز انتشار دادند، چنانچه در سنه ۴۰۸ هـ ۱۰۱۷ م حمزه بن علی زوزنی در شام فرقه خاصی را بنام درزی (خیاط) تأسیس کرد، و کتابی را نوشت و در آن مدعی شد که روح الهی در آدم حلول کرد، و ازو به حضرت علی متدرجاً منتقل شد، و باز روح علی به خلیفه الغزیز فاطمی و ازو به پسرش الحکیم انتقال یافت. درین تبلیغ دو نفر دیگر خراسانی حسن بن حیدرة الاخرم و محمد بن اسماعیل بخاری درزی هم با او هم نوا بودند، و اخرم باین گفتار تظا هر کرد، تا که در سنه ۴۰۹ هـ ۱۰۱۸ م کشته شد،<sup>۵</sup> و این نشر عقائد حلول بقیه و دوام حرکاتی بود، که قبلاً در خراسان روی داده بود.

۱- آثار الباقیه ۲۱۱

۲- مختصر الدول ۲۱۷

۳- رک : فصل ۳ قسمت ۸

۴- الفهرست ۴۸۳

۵- تاریخ الاسلام السیاسی ۲۱۶/۳

## جهمیة مجبره

موسس این فرقه جهم بن صفوان از مردم سمرقند و موالی بود، که مدتی در کوفه بسر برد، چون حارث بن سریج بر نصر بن سیار حکمران امویان در خراسان خروج کرد، جهم نیز در همراهان حارث بود، و چون قوای او شکست خوردند، جهم هم گرفتار و با امر نصر بن سیار در مرو کشته شد. (۸۴۵۵۱۲۸ م)

جهم فرقه مجبره را پیشوایی میکرد، که در مقابل فرقه قدریه (معتقدان به اختیار و حریت انسان در اعمال خود) ایشان عقیده داشتند، که انسان در همه اعمال خود مجبور محض است و نسبت اعمال به او مجاز نیست، و هر فعلی از افعال او مخلوق خداست. مجبره ایمان را تنها معرفت بدون طاعات می دانستند، و به فناء بهشت و دوزخ قائل بودند، و آیات قرآنی را به میل خود تأویل میکردند، و کلام خدای مخلوق می شعر شدند، رویت را انکار و صفات را نفی میکردند.<sup>۱</sup>

مجبیره در مسئله عدل و ظلم می گفتند، که این صفات بر انسانان امکان تطبیق دارد نه بر خدا. زیرا از خدا سراسر ال فعلی شده نمیتواند، و انسان مسئولست.<sup>۲</sup>

بقول گولندز بهر قدیم ترین افتراق عقیدوی که در عصر امویان در مرکز عقلی اسلام یعنی دمشق پدید شد، همین مسئله جبر و اختیار بود، و فکر اینکه در هنگام تخلیق، اعمال را برجین هر انسان نوشتند و تحدید افعال ازلیست، مأخوذ از هنداست،<sup>۳</sup> که جهم بن صفوان آن را در خراسان و جای سکونت خود ترمذ از ناحیه هند کسب کرده باشد.

شهرستانی خصایص عقیدوی جهمی را چنین می شمارد :

۱/ عدم جواز موصوف شدن خدا بصفتی که بنده به آن موصوف تواند شد.

۲/ نشاید که خداوند اشیاء را پیشتر از آفرینش بداند، و علوم حادثه را بعدد حوادث

بذات کبریایی اثبات کنند.

۱- ضعی الاسلام ۱۶۲/۳

۲- ضعی ۵۶/۳

۳- عقیده اسلامی ۸۴

۳/ آدمی بر هیچ چیز قادر نی و مجبور است که افعال او را خداوند آفرینش فرماید .  
چون افعال به جبر است، ثواب و عقاب هم بجبر است .

۴/ فنای بهشت و دوزخ که حرکات اهالی آن دو جاویدان خانه فانی می شود بعد از لذت گرفتن اهل بهشت به نعیم و الم یافتن اهل دوزخ بعد از آن . و گویند حرکاتیکه به آخر متناهی نباشد متصور نمی شود .

۵/ در صورتیکه کسی به معرفت الهی رسد، اگر بزبان انکار کند کافر نشود، زیرا بانکار زبانی علم زائل نگردد. و تفاضل میان اهل ایمان نیست. و ایمان کسی بر دیگری راجح نتوان داشت .<sup>۱</sup>

### معتزله

در سالهای بین ۱۰۰ و ۲۰۰ هـ در کشمکش فکری و سیاسی خوارج و شیعه، گروهی بنام معتزله و ارباب اعتزال نیز وجود داشت ، که از مهمترین حرکات فکری و نزاعات عقلی دو قرن اول اسلامی بحساب می آید، و در تطور فکر و ادب ملل اسلامی و تاریخ فلسفه اسلام در نهایت اهمیت است .

موسس این طایفه اصل بن عطاء (۸۰/۱۳۱ هـ) یکی از امامان متکلمان و بلیغان اسلام است، که از حلقه درس استاد خود حسن بصری (متوفی ۱۱۰ هـ/۷۲۸ م) اعتزال کرد، و از انرو پیروان او را معتزله گفتند. از تألیفات او اصناف المرجهه - المنزله بین المنزلتین - معانی القرآن -- طبقات اهل العلم والجهل -- السبیل الی معرفة الحق - التوبه شناخته شده است .<sup>۲</sup>

معتزلیان اصول خمسۀ ذیل داشتند :

۱/ توحید : گویند که صفات خدا غیر ذات او نیست، اسلام دین توحید و تنزیه است.  
معتزله مانند مسلمانان دیگر درین مورد به ایمان اجمالی قناعت نکنند، بلکه در مسائل

۱- ملل و نحل ۶۲ ببعد

۲- الامام ۱۲۱/۹

وجود و وحدانیت و آیات متشابه و غیره به تحلیل عمیق فلسفی پردازند، مسائل رویت و صفات خدا و دیگر امور کلامی را بدلائل عقلی روشن سازند.

۲/ عدل: معتزله خود را اهل عدل دانند، و آنرا با شرح عمیقی از صفات الهی پندارند و حدود عدل را معین کنند و گیرند که خداوند اراده خیر مخلوق را میکند ولی شر را نه اراده میکند و نه آنرا میخیزد، و خیر و شر هر دو به اراده آزاد انسان متعلق است، و او خالق افعال خود است.

۳/ عدو و وعید: خداوند در وعدو و وعید یعنی پاداش نیکبها و کیفر کبایر صادق است و نزد معتزله ایمان معرفت دل و اقرار به لسان و عمل جوارح است، و هر قدر که انسان عمل خوب را مرتکب شود ایمانش زیاد و بالعکس به ارتکاب معاصی کم می شود، پس گناه کبیره آنست، که دران وعیدی آمده باشد، و اگر وعیدی نداشت صغیره خواهد بود.

۴/ منزله بین المنزلتین: مرتکب کبائر فاسق است و فسق منزلتی است بین منزلتین، که نه کفر است و نه ایمان. و بنا برین فاسق نه مؤمن است و نه کافر. بلکه بین دو منزلت قرار دارد.

۵/ امر به معروف و نهی از منکر: به دل و زبان و دست و شمشیر. و بنا برین درین راه استعمال شمشیر و خروج بر خلیفه بیکه از معروف دور و مبتلا به منکر باشد جائز است.<sup>۱</sup>  
معتزله در مسئله سیاست و امامت با خوارج همفکرند، باین معنی که امامت را در غیر قریش و بین مردم دیگر هم جائز دانند، و آنرا منصوص نشمارند، و اگر تمام مسلمانان عادل باشند و فاسقی درین ایشان نباشد، آنگاه «لا حکم الا لله» را هم قبول دارند، که حاجت به نصب امام نخواستند داشت. در حالیکه ابراهیم بن سیدار مشهور به نظام (بروزن فعال) یکی از ائمه معتزله بغداد (متوفی ۲۲۱ هـ ۸۳۵ م) در مسئله عصمت امام و ضرورت وجود امام مرشد و هادی معصوم در هر عصر، با شیعیان موافقه دارد، و حتی قواعد اساسی شیعیان درین باره بر همین مذهب نظام مبنی است.<sup>۲</sup>

۱- ضحی الاسلام ۲۱/۳ ببعد

۲- تاریخ الاسلام السیاسی ۳۲۴/۱ بحواله مروج الذهب ۱۹۱/۲



اما معتزله در عصری که مورد بحث ماست ، یعنی تا ۲۰۰ هـ ۸۱۵ هـ در افغانستان بحیث یک گروه مذهبی قوی ظهور نکرده بودند ، ولی در سرزمین های غربی خراسان و عراق و بغداد و شام و غیره تشکیلاتی داشتند ، و از قویترین مبارزان میدان جدل و فلسفه و کلام بوده اند .

در اوائل عصر عباسی که پیشوای معتزله عمر بن عبید بود ، داعیان این مذهب به اطراف و بلاد بعیده کشور اسلامی فرستاده شده اند ، تا به نشر و تبلیغ مبادی اعتزال پردازند ، چنانچه یکی از شعرا ی معتزله صفوان انصاری در باره واصل بن عطاء قصیده یی دارد که در آن گوید :

له خلف شعب الصین فی کل ثغرة      الی سوسها الاقصی وخلف البراسر  
رجال دعاة لایفل عزیزمهم      تهکم جبار ولاکید ما کرا

«واصل را از حدود چین تا سوس اقصی و پشت بربر (غرب افریقا و بلاد مغرب) داعیانی موجود است که اراده ایشانشان شدت خشم جباری و یا کید ماکری شکستنده نمیتواند.» مطابق این سند ، گویا داعیان و مبلغان معتزله تا حدود چین و بلاد مغرب شمال افریقا رسیده بودند ، و این درست است . زیرا واصل بسا رجال کاری و دانشمند را پرورید ، و هر یکی را بسویی برای تبلیغ فرستاد ، که از انجمله حفص بن سالم را به خراسان ارسال نمود ، و او به ترمذ آمد ، و باجهم بن صفوان موسس فرقه جبریّه مناظره ها کرد <sup>۲</sup>

#### هرجئه

در موقف ما بین خوارج و شیعه یک فرقه خاصی بنام مرجئه هم موجود بود ، که عقاید ایشان با هر دو اختلاف داشت ، و مادرین باره شرحی رادر قسمت فقه و مدرسه فکری امام ابوحنیفه (رض) داده ایم ، بافجا رجوع شود . و نیز چند صفحه بعد هنگامیکه از آداب فرق

۱- ضحی الاسلام ۳/۹۰

۲- ضحی بحوالت المنیة والامل ۱۹

بحث میرانیم، درباره ادب مرجئه هم ذکر می خواهیم کرد.

در سنه ۱۱۱۸ هـ ۷۳۶ م حارث بن سریج در رأس مرجئه در خراسان شمالی ماوراءالنهر در مقابل دولت اموی قیام کرده بود و تبعه فراوان داشت. او مدعی بود که مهدی است و خدا برای تخلص مظلومانش فرستاده تا مردم را بقرآن وسنت رجوع دهد، و حکومتی را بوجود آورد، که مورد رضای غالب مردم باشد. این مردم بربلاد کناره های سیحون چیره آمدند، و اسد بن عبدالله والی خراسان برایشان بناخت و شورش ایشان را خاموش ساخت، و حارث به تخارستان پناه برد، ولی باز بر نصر بن سیار حکمران امویان برخاست و مرورا گرفت، و نصر را از انجا براند. ولی بین او و یمنیان در مرو نفاق افتاد، تا که حارث در سنه ۱۱۲۸ هـ ۷۴۵ م بمردا این مردم در خروج خود بر حدیثی اتکا می کردند چنین: یخرج رجل من ماوراءالنهر یقال له حارث. . . و جب علی کل نصره. ۲

### صوفیان

یک گروه بسیار مهم دیگری که از ناحیه فکری اهمیت فراوان دارند، و در دو قرن اول اسلامی در بلاد افغانستان وجود داشتند صوفیان اند، که تراش فکری ایشان در تشکیل فرهنگ آینده عنصری قوی بود. درباره نام صوفی که از چه ساخته شده، اقوال فراوان موجود است، و از آن جمله گفته اند: که صوفی منسوب باشد به صوف (پشم) که او جامه صوف دارد و برخی آنرا از صفا یا صفه (اصحاب صفه) مشتق دانسته اند. ۳ ولی استاد قشیری (متوفی ۵۶۵ هـ) گوید که کلمه تصوف وجه اشتقاق عربی ندارد، و بمنزله لقب اختصاصی این طایفه است. ۴

۱- تاریخ الاسلام السامی ۲/۲۱

۲- کتاب السنن ابوداود ۲/۱۳۵

۳- کشف المحجوب هجویری غزنوی ۳۴ طبع تهران ۱۳۲۶

۴- ارساله ۱۲۶ طبع قاهره ۱۲۸۴ ق

درین مورد قول ابوریحان بیرونی (متوفی ۵۴۴۰هـ) نیز قابل غور است ، که او وجه اشتقاق کلمه تصوف را از سوف SOPH یونانی که معنی آن حکمت و دانش باشد می شمارد و گوید معنی فیلسوف هم محب حکمت است ، و چون در اسلام قومی برآی ایشان نزدیک رفتند ، با اسم آنها مسمی گشتند .<sup>۱</sup>

این اختلاف آراء در اصلیت کلمه صوفی و تصوف از قدیم موجود بود ، و اقوال مولفان و علماء و صوفیان بعد از ۸۱۵۵۲۰۰م درین باره موجود است ، مثلاً ابوالعلاء معری (متوفی ۵۴۴۹هـ) گفته بود :

صوفیة مارضوا للصوف نسبتهم  
حتی ادعوا انهم من طاعة صوفوا  
در حالیکه در خراسان برای اشتقاق آن مثلاً<sup>۲</sup> چنین توجیه می کردند و ابوالفتح بستنی منشی و شاعر در بار سبککنگین میگفت :

تنازع الناس فی الصوفی و اختلفوا  
قدماً ، و ظنوه مشتقاً من الصوف  
ولست انحل هذا الاسم غیر فتمی  
صافی فصوفی حتی لقب الصوفی<sup>۲</sup>  
یعنی از قدیم درباره کلمه صوفی اختلاف کردند و گمان بردند که از صوف مشتق است ، ولی من این نام را جز به جوانمرد صافی صوف پوشیکه ملقب بصوفی شده باشند هم . « این شعر از ابوالفتح علی بن محمد بستنی شاعر و منشی زبردست در بار غزنویان افغانستانست (متوفی ۵۴۰۰هـ) که فکر مردم آن عصر را در باره کلمه صوفی توضیح میکند .

بهر صورت از بین اقوال مختلف و متعدد ، این فکر طرفداران فراوان دارد ، که تصوف از صوف اشتقاق یافته و مقصد از آن پشمینه پوشی است ، که شعاع صوفیان و جوانمردان بود ، و اینگونه تسمیه در نامهای فرق مطرد است مانند تسنن - تشیع - تمذهب - تعرب - تفرس - تزندق و غیره<sup>۳</sup>

۱- کتاب الہند ۲۴

۲- همین کتاب ۲۵

۳- در وجه تسمیة تصوف از بسکه وجوه مختلف روایت شده ، کار را دشوار ساخته است و بیجا نیست با آن اقوال ، یک فکر محلی افغانی هم ضم شود ، طوریله در فصل اول این کتاب ❁

از صوفیان معروف خراسان ابونصیر سراج طوسی ملقب به طاووس الفقراء (متوفی ۳۷۸ هـ) گوید: که پشمینه (صوف) پوشی دأب انبیاء و شعرا اولیاء و اصفیاء بود، صوفیان هم به ظاهر همین لباس منسرب شدند، نه به نوعی از انواع علوم و احوالیکه داشته اند.<sup>۱</sup>

همچنانکه درباره اشتقاق و ساختمان کلمه صوفی و تصوف اختلاف است، در تعریف آن هم سخنها گفته اند، که حتی بقول سهروردی در عوارف المعارف درباره ماهیت تصوف زیاده از هزار قول موجود است، و آنچه مختار همه است اینست که: «ان یکون العبد فی کل وقت بما هو اولی فی الوقت». <sup>۲</sup> یعنی: تصوف بکار داشتن وقت است بدانچه شایسته تر و سزاوارتر باشد. <sup>۳</sup> و در شرح این وجیزه از جنید منقولست که تصوف عبارتست از اخلاق نیکو که در زمان نیکو از مرد نیک

---

گفتیم، در حدود سنه ۹ هـ هیون تسنگ زائر بودایی چینی در افغانستان گردش میکرد، او در معابد و صوامع و مغارهای کوهساران این سرزمین بسار و حانیون غارنشین و تارکان دنیا را دیده بود، که بدو مذهب صغیر و کبیر بودایی گرویده بودند، و بماروشن است که در افکار بودائیان و فلسفه دینی این مردم عقائد حلول و تناسخ و وحدت و جود و ترک دنیا و رهبانیت موجود بود، که جزو مهم تصوف مزوج و مختلط گردید.

در عوارف المعارف شهاب الدین سهروردی (متوفی ۶۳۲ هـ) وارد است که صوفیه را منسوب به صفة دانند که در عهد نبوی جای فقراء مهاجران بود... در خراسان یک فرقه شکفتیه وجود دارند، که در غارها منزل کنند، و در شهرها و آبادانیها رفت و آمد نکنند، و از بقایای اصحاب صفة اند، و همین طایفه را در شام رجوعیه نامند.

چون شکفت در فاسی بمعنی غار است. پس وضع غارنشینی این طایفه در خراسان شبیه با مغاره نشینان عصر هیون تسنگ است. و در اینجا فکر ما به کلمه سوپ که در پیتو بمعنی غار و رهگذر سر پوشیده است منتقل می شود، که بنا برین حدس سوپی [= صوفی] مر ب [ همان غارنشین هیون تسنگ و شکفتیه خراسانی] باشد. ولی این حدس به قرینه قوی دیگری نیاز مند است.

۱ - کتاب اللع ۴۱ طبع قاهره ۱۹۶۰ م

۲ - اللع ۴۵

۳ - اسرار التوحید ۲۵۱ طبع تهران ۱۳۳۲ ش

با گروه نیکان ظهور کند .<sup>۱</sup>

بهر صورت تصرف در نزد مسلمانان عبارت بود از علمی که از ذات یگانه خدا  
و اسماء و صفات و مظاهر آن بحث میکرد ، و از کیفیت صدور کثرت از نعوت از لیه  
و صفات سرمدیه و رجوع آن بخدا ، و چگونگی سلوک و مجاهدات و ریاضات و نتایج  
اعمال و اذکار در دنیا و آخرت بحث میراند .<sup>۲</sup>

درباره شناسایی علم تصوف از نظر مردم خراسان ، شرحی که طاووس الفقراء  
ابونصر سراج طوسی داده جامع و مانعست و اینک ملخص آن :

«علم شریعت جامع دو منی روایت و درایت است ، که داعی  
اعمال ظاهری و باطنیست . یعنی هنگامیکه علم در قلب باشد به باطن  
تعلق دارد ، ولی اگر بزبان آید ظاهر می شود . پس علم  
شریعت هم گاهی به ظاهر یعنی اعمال اندامهای ظاهری  
متعلق باشد مانند عبادات نماز و روزه و حج و غیره ، یا احکام  
مثل حدود و طلاق و بیع و قصاص و غیره .

اما اعمال باطنی عبارتست از مقامات و احوال که به قلب  
تعلق میگردد . مثل تصدیق و ایمان و یقین و صدق و اخلاص  
و معرفت و توکل و محبت و رضا و ذکر و شکر و تقوی ،  
و مراقبه و تفکر و اعتبار و خوف و رجاء و صبر و قناعت و تسلیم  
و تفویض و قرب و شوق و وجد و حزن و پشیمانی و حیاء  
و خجالت و تعظیم و اجلال و هیبت و غیره .

پس هر یکی از این اعمال ظاهری و باطنی ، فقه و دانشی دارد  
که بر صحت هر عمل باطنی و ظاهری آیات قرآنی و اخبار  
نبوی را شاهد آرند . پس آنچه به اندامهای ظاهری

مربوطست علم ظاهر وفقه باشد. و آنچه به باطن تعلق گیرد، علم باطن و علم اهل تصوف است که از قرآن و حدیث استنباط کرده اند. پس علم اسلامی و قرآن و حدیث جامع ظاهر و باطن است، و آنچه در آیه<sup>۱</sup> و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنه<sup>۱</sup> اشاره شده عبارت از همین دو علم است. و صوفیان در اثبات این مطلب از کتاب و سنت و عقل دلیلهما گویند. ۲

در وقتیکه اسلام انتشار می یافت، و بین دریای نیل و دریای سند سرزمین های وسیع را بنور توحید و اخلاق نیکو روشن می ساخت. دوجریان مهم فکری در شرق و غرب آن موجود بود. در شرق افکار و عقائد بودایی که قسمت بارز آن ترك دنیا و تزهد و تقشف بود وجود داشت، و مخصوصاً قسمت شرقی خراسان یعنی گند ها را و کابلستان و صفحات شمال هندو کش تا بلخ از بودائیان تارك دنیا و متقشفان مغاره نشین مملو بود. این مردم عقائد تناسخ و حلول و وحدت وجود و غیره داشتند و به جانداران آزاری نمی رسانیدند.

در قرن دوم هجری برخی از کتب بودایی نیز عبری ترجمه شده بود، که از انجمله کتاب بیلواهر و بوداسف و کتاب البدبشاد.<sup>۳</sup> و طوریکه جاحظ (متوفی ۲۵۵ ۸۶۶ م) گوید دسته های رهبانان گردنده در کشورهای اسلامی سفر میکردند، و دوشب را در یکجانی گذرانیدند، و بصفات اربعه قدس و پاک و راستی و درویشی متصف بودند، و از کشتن جانداران حذر میکردند<sup>۴</sup>، و همواره در مجامع فرهنگیان و دانشمندان آن عصر، برخی مردم سمنیه که نحلّه بودایی هند باشد دیده می شدند<sup>۵</sup> و حتی ابوالعتاهیه اسماعیل بن قاسم شاعر معروف عربی (۱۳۰/ ۲۱۱ هـ) که از دربار

۱- قرآن : سوره لقمان ۲۰

۲- کتاب اللع ۴۳

۳- الفهرست ۴۲۴

۴- کتاب الحيوان ۱۴۷/۴

۵- الاغانی ۲۴/۳

هارون الرشید گریخته بود، و در گوشه زهد نشسته و پشمینه پوشیده بود (برسم صوفیان) درین شعر حیات پادشاه مسکین را تصویر کرده که ذهن برخی از محققان را بطرف بودا متوجه ساخته است: <sup>۱</sup>

یامن ترفع لل دنیا وز ینتها لیس الترفع رفع الطین بال طین

اذا اردت شریف الناس کلهم فانظر الی ملک وزی مسکین

و ایکه به دنیا وزینت آن مینازی، بزرگی درافراشتن قصورگلی بگل نیست. اگر خواهی شریفترین مردم را ببینی، پس پادشاه را درلباس درویش ببین!

بودا شهزاده نیپال بود، که از کاخ شاهی بدرویشی و بشردوستی و فنای خود

گروید، در صوفیان خراسانی داستان ابراهیم بن ادهم شهزاده بلخ (متوفی ۱۶۰ یا ۱۶۲ هـ) که از شاهی بلخ دست شست و درویش صاحب حال گردید، باقصه بودا شباهت تام دارد، و از تمام این دلایل فهمیده می شود، که تصوف خراسانی را بابرخی از افکار هندی و بودایی آشنایی باشد.

در غرب دنیای اسلام، اسکندریه مصر مرکز فلسفه فلاطونیت جدید بود، که هسته اساسی آن عقیده وحدت وجود شمرده می شد، و علاوه برین دوجریان قوی شرقی و غربی، در داخل فلات ایران در پیروان ادیان زردشتی و نسطوری مسیحی و غیره نیز همین عقائد به نوعی از انواع ریشه دوانیده بود.

برخی از علمای غربی که در تاریخ فکری شرق مطالعه کرده اند، از ملاحظه این اوضاع بدین نتیجه رسیده اند، که تصوف اسلامی مرکبی است، از عناصر بودایی و افکار مدرسه نوفلاطونی اسکندریه! زیرا از ۱۵۰ هـ بعد صوفیان اسلامی در کنج خانقاها و منازل خاص از مردم دور در حالت زهد و اعتکاف دیده می شوند، و حتی رسم خرقه پوشی (صوف) هم از فرقه بیکشو هندی آمده و استعمال سبجه هم از قرن نهم میلادی بعد در اسلام رواج یافته که آنهم اصلی هندی دارد. <sup>۲</sup>

۱- گولدزیهر دو عقیده اسلامی ۱۴۲

۲- عقیده اسلامی ۱۴۶

این اقوال مستشرقان تاجاییکه به تشابه تصوف اسلامی با مکاتب فکری بودایی و نوافلاطونی و غیره ربط دارد قابل تردید نیست، و ممکن است در مکاتب فکری بشری و حتی ادیان در برخی از عناصر تشابهی موجود باشد. ولی تصوف اسلامی عنصر غالب بسیار قوی داخلی اسلامی هم دارد، و تصوفیکه در بین مسلمانان از اواسط قرن دوم هجری رواج یافت، از ناحیه فکری و عملی با تصوف هندی و نوافلاطونی، موارد اختلاف و امتیاز فراوان داشت.<sup>۱</sup>

اسلام دینی بود که حد وسط و میانه روی را در عبادات و معاملات توصیه میکرد، و زهد و پارسایی و درویشی را در حالت اعتدال نگهداری می نمود. و در عین اینکه هدف مسام را حیات اخروی قرار میداد، از ماده و زندگی این جهانی نیز صرف نظر نمی کرد. و این همان راه وسط است که ارسطو نیز سپارش کرده بود.

درین باره احادیثی را ذکر کنند مانند: «لیس خیر کم من ترک الدنیا للآخرة ولا الآخرة للدنیا، ولكن خیر کم من اخذ من هذه وهذه»<sup>۲</sup> و گویند در یکی از غزوات فردی از اصحاب نبی در حال سواری فقط دعا خواندی، و چون بمنزل رسیدی، بنماز خود اندن پرداختی. حضرت رسول پرسید: پس طعام او و غلف ستور او را که مهیامی سازد؟ گفتند: همه ما! فرمود: پس همه شما از او بهترید!<sup>۳</sup>

با وجودیکه در قرآن عظیم «تریدون عرض الدنیا واللّه یرید الآخرة»<sup>۴</sup> وارد بود، و حضرت پیامبر هم حیات اخروی را بر عیش عاجل ترجیح میداد، باز هم از زهد افراطی و تمسک نپی کرده بود.

۱- فان کریمرودوزی مبدأ تصوف اسلامی را هندی دانسته اند و نیکلسون آنرا از ریشه نوافلاطونی شمرده و براون عقیده داشت که تصوف یک رد عمل آریایی است در مقابل دین سامی. اما علامه اقبال لا هوری این نظریات را رد کرده و گوید که تمام این تحلیلها موضوع خود ایشانت است، و اگر تمام حوادثی را که علت ایجاد آن گردیده اند تحلیل کنیم خواهیم دید: که احوال خاص سیاسی و اجتماعی و عقلی قرن هشتم و نهم مسیحی ملل اسلامی در وجود آن مؤثر بوده است. (فلسفه عجم ۱۴ به بعد)

۲- عیون الاخبار ابن قتیبه ۳۷۵

۳- اعلام النبوه از الماوردی ۱۵۳ طبع قاهره ۱۳۱۹

۴- قرآن: سوره انفال، آیه ۶۶



در نظر مسلمانانیکه از محضر شریف پیامبر استتاره کرده بودند ، جمع زهد و پارسایی با موردنیا منافی نبود . زیربن عوام یکی از پارساترین اصحاب حضرت پیامبر بود ، که او را به جنت بشارت داده و از عشره مبشره بود ، ولی در متروکات اوبقیست زیاده از پنجاه و دو ملیون درهم اموال و عقار باقی بود ، و علاوه بر مملوکات بصره و کوفه و اسکندریه و فسطاط ، تنها در مدینه یازده خانه داشت .<sup>۱</sup> و کذا طلحه بن عبدالله فرد دیگر از عشره مبشره سی ملیون درهم عقار ، و دو ملیون و دو صد هزار درهم نقد را مالک بود .<sup>۲</sup> و چون در سنه ( ۶۵۷ هـ ) یکنفر صحابی پرهیزگار فقیر و متورع دیگر حباب بن ارت در کوفه بمرد ، در صندوق او چهل هزار درهم موجود بود .<sup>۳</sup>

زهد و تقوا ایکه اساس کار تصوف اسلامی گردید ، رابطه قلب با خدا و ترجیح امر آخرت و حیات اخروی بود ، ولی مبالغه در امور تعبدی و اخلاقی ورهبانیت را سپارش نمیکرد و مسلمانانرا به تقشف و ترک دنیا و ریاضات شاقه نمی برد ، و حضرت رسول خدا میفرمود ، که بدن و مهمان و زوجه را بر انسان حتمست<sup>۴</sup> ، و بنا برین به لاصام من صام الابد<sup>۵</sup> از روزه دائمی منع میفرمود .

صوفیان خراسان نیز بر همین راه می رفتند ، و با وجودیکه دست در کار بودند ، دل بایار داشتند . امام قشیری یکی از ارکان مهم مدرسه تصوف خراسان و نویسنده الرساله متن بسیار مفید و جامع تصوفست ، در باره او حکایت آرند که :  
 و آورده اند که شیخ ابو سعید بن ابوالخیر میهنی در نشاپور به استاد امام ابو القاسم قشیری پیغام داد که می شنویم که اوقاف در دست داری و تصرف میکنی ! میباید که دست از تصرف باز داری ! استاد امام جواب داد که اوقاف در دست ماست ، در دل ما نیست .<sup>۶</sup>

۱- طبقات ابن - ۷۷/۳

۲- همین کتاب ۱۵۸/۳

۳- همین کتاب ۱۱۷/۳

۴- همین کتاب ۹/۴

۵- مسنده احمد ۲/۶۴

۶- منتخب اسرار التوحید ۹۱ طبع تهران ۱۳۲۰ ش

باینطور زهد و درویشی اسلامی با پیروان بودا و رهبانان مسیحی و غیره فرقی داشت ،  
 و بسا از مجاهدان اسلامی وجود داشتند، که در عراق به سبب زهد و عبادت زیاد به عباد مشهور  
 بودند، و جماعتی از غازیان اسلامی که در عهد عثمانی در فتح آذربایجان اشتراک کردند،  
 برای عبادت بیک گوشه رفتند<sup>۱</sup> و این بود اندازه زهد و تقشفی که مسلمانان صدر  
 اسلام داشتند، و صوفیان همین زمان نیز از کتاب و سنت بانهایت دقت پیروی میکردند ،  
 و اگر کسی درین تزهّد و تقشف مبالغه میکرد، آنرا دوست نداشتند، و از اصمعی  
 (متوفی ۲۱۶ هـ ۸۳۱ م) روایت کرده اند، که در مجلس یکی از فقیهان معاصرش ، ذکر می  
 از زنده پوشان چرکین جامه شد، فقیه گفت : من ندانم که ناپاکی جز و دین باشد .<sup>۲</sup>  
 و بنا برین همواره صوفیان اسلامی در توفیق و انسجام بین شریعت و تصوف میکوشیدند<sup>۳</sup>

#### صوفیان در خراسان

اول کسیکه او را در اسلام صوفی گفتند، بو هاشم عثمان بن شریک صوفی کوفی  
 ساکن شام (متوفی ۱۵۰ هـ ۷۶۷ م) است که سفیان ثوری (متوفی ۱۶۱ هـ ۷۷۷ م) در  
 باره او گوید : من ندانستم که صوفی چه بود ؟ تا بو هاشم صوفی را دیدم<sup>۴</sup>  
 بقول قشیری و ابن خلدون ظهور اصطلاح صوفی و تصوف قبل از ۲۰۰ هـ ۸۱۵ م  
 بود و جاحظ در کتاب البيان والتبيين (۲۵۵/۱۶۳ هـ) نخستین بار نام صوفیه را می برد ،  
 و گوید که از جمله نساك اند، و در کتاب اللمع وقوت القلوب مکی وارد است که حسن  
 بصری (۲۰/۱۱۰ هـ) کلمه صوفی را بکار برده بود، و حتی حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء  
 (ج ۱ ص ۲۰) می نویسد : که حضرت امام جعفر صادق گفته : که هر که بر ظاهر اعمال  
 رسول برود سنی است، و هر که باطنش را پیروی کند صوفی است .<sup>۵</sup>  
 باری اگر ما بموجب روایات فوق ، تاریخ تصوف را بحدود ۱۰۰ هـ م بالا بریم ،

۱- طبقات ابن سعد ۱۱۱/۶

۲- عین الاخبار ۳۵۵

۳- گولد زیهر دو عقید ۱۵۶ بحواله رساله قشیری

۴- طبقات الصوفیه انصاری ۷

۵- مقدمه مصباح الهدایه ۹۰

باز می‌بینیم که در پدید آوردن این حرکت فکری، خراسانیان دستی قوی داشته‌اند، باین معنی که حسن بصری (طوری‌که در فصل دوم گفته ایم) عمری را در سیستان گذرانیده بود، و لا بد از جریانات عقلی این سرزمین وقوف کاملی داشته است. دوم میدانیم که در همین اوقات صوفیان بسیار محقق و معروف وجود داشتند، و حتی در طبقه اول صوفیان متقدم چندین تن صوفیان خراسانی بودند، که از پیشوایان این طریقت شمرده میشدند مثلاً<sup>۱</sup>:

۱/ فضیل بن عیاض تمیمی خراسانی از قریه فندین مرو بود، که در سمرقند در (۱۰۵هـ ۷۲۳م) متولد شد، و در ایورد نشوونما یافت<sup>۱</sup>، و مدتها شیخ الحرم مکه و محدث و عابد بزرگ بود، و فاتهش در کوفه ۱۸۷هـ ۸۰۲م است<sup>۲</sup>.

۲/ ابراهیم بن ادهم: از شهزادگان بلخ و پدرش از ملوک خراسان بود، که قصور شاهی بلخ را گذاشت و درویشی گزید، و از اعظم صوفیان اسلامی گشت، و فاتهش در سوفتن روم ۱۶۱هـ ۷۷۷م است<sup>۳</sup>.

۳/ بشرحافی بن حارث: اصلش از قریه بکرد BAKRID مرو و ساکن بغداد بود، در سنه ۱۵۰هـ ۷۶۷م متولد و در سنه ۲۲۷هـ ۸۴۱م در بغداد وفات یافت<sup>۴</sup>. محدث و زاهد بزرگست.

۴/ عبدالله بن مبارک مروزی: چنانچه قبلاً گفته ایم، یکی از محدثان و زاهدان خراسان و متوفی (۱۸۱هـ ۷۹۷م) است، که علاوه بر مآثر فقهی و علمی دیگر مولف کتاب الزهد و الرقائق است، که نسخه خطی آن در لپزیک و فاس و سند موجود است<sup>۵</sup>.  
۵/ شقیق بن ابراهیم بلخی: از مشاهیر خراسان و نخستین کسی است، که در انجا

۱- طبقات الصوفیه سلمی ۶ طبع قاهره ۱۹۰۳م

۲- الاعلام ۳۶۰/۵

۳- اعلام ۲۴/۱

۴- طبقات سلمی ۴۰

۵- بروکلان ۱۰۳/۳

در علوم احوال سخن گفت، وی ابراهیم بن اد هم را دیده بود<sup>۱</sup>، و درغزای کولان  
ماوراءالنهر در ۱۹۴۵م ۸۱۰م شهید شد<sup>۲</sup>.

۶ / ابویزید طیفور بن عیسی بن سروشان مجوسی بسطامی از مردم بسطام خراسان  
و بزرگترین صوفی متقدم قائل به وحدت وجود و فناء است، و اتباعش طیفوریه یا  
بسطامیه نامیده می شوند، تولدش ۱۸۸۵م ۸۰۳م و وفاتش در بسطام (بکسرۀ اول) در  
۲۶۱ ۸۷۴م است<sup>۳</sup>.

۷ / حاتم اصم بن عنوان بلخی از قدمای مشایخ خراسان و مشهور بزهداست  
در سنه ۲۳۷ ۸۵۱م درواشگرد از جهان رفت، با شقیق بلخی صحبت کرده و استاد  
احمد خضرویه بود<sup>۴</sup>.

۸ / ابو حامد احمد بن خضرویه بلخی به زهد و فتوت معروف و مولف «درجات  
المقبلیین» است. (متوفی ۲۴۰ ۸۵۴م) که انصاری در طبقات خود (ص ۸۲) او را  
ذکر کند.

۹ / ابو حفص عمرو بن سلم حداد از اهل کورد آباد نساپور بود، و از آنجا به  
بخارا رفت، و در سنه ۲۶۴ ۸۷۷م درگذشت<sup>۵</sup>.

۱۰ / حمدون قصار نساپوری بن احمد: شیخ ملا متیان (متوفی ۲۷۱ ۸۸۴م)  
مدفون مقبره حیره نساپور، وی بر مذهب سفیان ثوری بود<sup>۶</sup>.

۱۱ / منصور بن عمار: از دندانقان مرو بود، در بصره از حکمای مشایخ گشت.

۱۲ - ابوتراب عسکر بن حصین از بزرگترین زاهدان و اهل توکل خراسان  
بود، که در بادیه درندگان او را بخوردند. (۲۴۵ ۸۵۹م)<sup>۷</sup>

---

۱- سلمی ۶۱

۲- الاعلام ۲/ ۲۴۹

۳- الاعلام ۳/ ۳۳۹

۴- سلمی ۹۱

۵- طبقات انصاری ۹۷

۶- الاعلام ۲/ ۳۰۵

۷- طبقات انصاری ۷۶

برخی ازین صوفیان در ممالک خراسان و عراق و عرب گشت و گذار داشته و مبادی صوفیعی رامی پراگندند، و در قرن سوم و چهارم، ادامه تعلیمات ایشان بنهایت عروج و نشر رسیده بود، و دو مکتب معروف تصوف اسلامی یعنی مکتب خراسان در نشا پور و مکتب بغداد از تعالیم و افکار ایشان مستفیض بود.

این صوفیان بقول ماسنیون : ممثلان و نمونهای بودند، که چهرهای زنده مفکران بزرگ اسلام را نمایندگی میکردند، و ایشان بگفته علامه اقبال : اسلام را به جمال و کمال آراستند، و روح انسانیت عالی و اخوت جهانی را به آن دمیدند، در حالیکه در اسلام فقیهان و متکلمان چنین چیزی نبود<sup>۱</sup>.

تا جاییکه میدانیم : مسلمانان عملاً در باره زهد و تنسک، مواردی از عهد نبوت و صحابه داشتند، ولی کتاب را نخستین بار در باره زهد، همین صوفیان و علمای خراسان نوشتند، که از آن جمله عبدالله بن مبارک مروزی محدث و زاهد معروف خراسان (متوفی ۱۸۱ هـ ۷۹۷ م) کتاب الزهد و الرقائق<sup>۲</sup>، و سهل عاصم کتاب زهد<sup>۳</sup>، و امام احمد بن حنبل مروی الاصل که پدرش والی سرخس بود، و خودش مؤسس مذهب حنبلی است، نیز کتاب الزهد را تألیف کرده بود<sup>۴</sup>.

مدرسه خراسان که امام متأخر آن ابو نصر سراج طوسی در نشا پور بزرگ (متوفی ۳۷۸ هـ ۹۸۸ م) به نوشتن کتب و آثار جاویدان تصوف شهرت دارد، و پیروان این مکتب. تراث عظیم ادبی صوفیان را باقی گذاشته اند، مانند اللمع سراج و طبقات الصوفیه ابو عبدالرحمن سلمی (متوفی ۴۱۲ هـ ۱۰۲۱ م) و الرساله القشیریه عبدالکریم بن هوازن قشیر (متوفی ۴۶۵ هـ ۱۰۷۲ م) و کشف المحجوب فارسی از هجویری غزنوی (متوفی حدود ۴۹۰ هـ ۱۰۹۶ م)

۱- فلسفه عجم علامه اقبال ترجمه اردو ۱۳۴ بیعت طبع حیدرآباد دکن ۱۹۴۶ م

۲- بروکلیمان ۱۵۳۳

۳- طبقات انصاری ۲۰۷

۴- الاعلام ۱/ ۱۹۲

امامدرسه بغداد که امام آن جنید بن محمد (متوفی ۲۹۷ هـ ۹۰۹ م) بود نخستین جایگاه تبلیغ علنی افکار تصوف گردید، ولی شیوه تلقین این مدرسه خطابی و منبری بود، و بقول پیرهرات خواجه عبدالله انصاری: جنید اول کسی است، که علم تصوف را ترتیب نهاد، و بسط کرد، وی استاد این قوم بود، و اول کسی که بر منبر آشکار ازین سخن گفت<sup>۱</sup>.

حرکت تالیف کتب طبقات و سیر صوفیان نیز از طرف خراسان بعد از ۲۰۰ هـ ۸۱۵ م در زبان عربی آغاز شد، مثلاً محمد بن علی حکیم ترمذی (متوفی حدود ۲۵۵ هـ ۸۶۸ م) تاریخ مشایخ را در طبقات صوفیان نوشت<sup>۲</sup> و ابو بکر محمد بن داود نساپوری (متوفی ۳۴۲ هـ ۹۵۳ م) کتاب اخبار الصوفیه و الزهاد<sup>۳</sup>، و احمد بن محمد زکریا زاهد نسوی خراسانی (متوفی ۳۹۶ هـ ۱۰۰۵ م) تاریخ الصوفیه<sup>۴</sup>، و ابو بکر محمد بن عبدالله شیخ خراسان (حدود ۴۰۰ هـ ۱۰۰۹ م) نیز تاریخی را در احوال صوفیان نوشته بود.<sup>۵</sup> و ابراهیم بن احمد مستملی بلخی (متوفی ۳۷۶ هـ ۹۸۶ م) صاحب معجم الشیوخ است.<sup>۶</sup>

بعد ازین تا قرون اخیره بسا کتب بزرگ و نفیس در طبقات و احوال صوفیان در زبان های شرقی و عربی نوشته اند، که از انجمله در دری و پشتو نیز کتا بهای فراوان موجود است.

درین کتب از اقوال و افکار صوفیان خراسان، جمل و وجا ئز فراوان نقل شده که اساس کار صوفیان مابعد در طریقت و سیر و سلوک بوده است. در زبان عربی و دری و پنبتو یک ذخیره بسیار نفیس و لطیف و جذابی از ادب صوفیان موجود است که یقیناً در تاریخ فکر خراسان اهمیت زیاد دارد، و بدون آن نواحی فکری و عقلی خراسانیان را تحقیق و جستجو نتوان کرد.

۱- طبقات انصاری ۱۶۳

۲- کشف المحجوب هجویری ۵۳ طبع سمرقند ۱۳۳۰ ق

۳- اللباب ۱ / ۴۹۰

۴- طبقات الشافعیه سبکی ۹۷ / ۲

۵- طبقات انصاری ۳۱۳ و ۳۲۴

۶- معجم المصنفین ۳ / ۳۹

در تصوف اسلامی که اصل آن- طوریکه گفتیم- بر کتاب و سنت و زهد معتدل استوار بود، و بمرور زمان عناصر دیگر هندی و یونانی و زردشتی و مسیحی و غیره هم به آن آمیخت، خصایص ذیل را می توان یافت، که از روی آن روح حقیقی صوفی را درک و تشخیص کرده می توانیم:

۱/ صلح و سازش بین فرقه های مختلف اسلامی، و ایجاد یک برادری انسانی و اخلاقی.

۲/ پرورش آزادی فکر و عقیده و پرورش فکر بامبادی حریت و سیر آزاد.

۳/ تلقین تعلیمات مفید و عالی اخلاقی و صفات فاضله بشری و نوع پروری.

۳/ تعدیل تعلیمات خشک قشریان متکلم و فقیه و فیلسوف با فکر و معارف عالی تازه، تا کسانی که از آن دنیای قشر و خشکی می رمبندند، جبین تسلیم بر آستان عرفان و تصوف می ساییدند.

۵/ پدید آوردن ایمان حقیقی و آرامی روح، که در دنیای جدل و فلسفه و کلام میسر نیست.

۶/ مبارزه مصلحانه با ریاکاری و تدلیس و استبداد و غرور و ارباب اقتدار و ریاکاران روحانی و شیخان گمراه، و مدلسان اجتماعی و متظاهران بدین.

۷/ تعلیم و تلقین به فداکاری و بذل و ایثار و توکل و دیگر مصالح اجتماعی.<sup>۱</sup>

باری صوفیان دو قرن اول اسلامی مردان دارای سنجیه عالی و علو نظر و ایثار و بشردوستی و بسا صفات حمیده دیگری بوده اند، که در بین طبقات اجتماع و فرق مذهبی، موقف خاصی را با همین اخلاق و نظر عالی حفظ میکردند.

ایشان با استبداد و خودسری مقتدران، و غرور ارباب ثروت و مال پرستان، و اخلاق منحط اجتماع مبارزه منفی می کردند، و با اعمال نیکو و کردار و پندار و رفتار نیک خویش جلب نظر و احترام عامه راهم کرده بودند، و مردم اخلاق و اقوال صوفیان را نقل میکردند، و آنرا برای خود مثل اعلای اخلاق کریمه انسانی قرار داده بودند. و مولانا جلال الدین بلخی باین مشرب صفا اشاره کند که:

۱- مقدمه مصباح الهدایه از استاد همایی باختصار ۹۶ بیهد.

شهره کاریزیست پر آب حیات      آب کش تا بر دمداز تر نبات  
آب خضر از جوی نطق اولیا      میخوریم ای تشنه غافل بیا

(مثنوی)

بر تصوف برخی اعتراضات نیز وارد است، که این چیز علت انزوا و ترک دنیا و پستی همت و قبول ذلت و استرخاء ملل اسلامی گردید، و باعث غایبی نشر آن شکستی بود، که ملل اسلامی از طوفان مغل دیدند، و ناچار از دنیا گریختند و به ما وراء ماده و جهان معنی پرداختند.

گمان میکنم که تصوف حقیقی اسلامی که از سرچشمه زاینده کتاب وسنت نبعان میگرد، و اختلاطهای اجنبی نداشت، علت پستی و نزول ملل اسلامی نگشته باشد. زیرا دران عناصر منفی کم بود، و روح جهاد و تأمین زندگی را نمیکشت، و چنانچه گفتیم، مبنای آن بر رهبانیت و ترک دنیا و انزوا از اجتماع نبود. بلکه یکنوع زهد معتدلی بود، که با امور دین و حیات و دنیا و عقبی سازگاری داشت.

اما اختلاطهای بعدی که در تصوف از آمیزش ملل دیگر بوجود آمد، مایه تغییر ماهیت اسلامی آن گردید، و عناصر رهبانیت و انزوا و فطای روح اجتماعی را دران دخیل ساخت، که این اختلاطهای جدید، یقیناً با روح حقیقی اسلامی منافی بود، و بنیه ملل اسلامی را به عناصر منفی ضعیف می ساخت. چنانچه یکی از ائمه بزرگ صوفیان خراسان ابو نصر سراج طوسی (متوفی ۳۷۸هـ) در کتاب المع خویش تمام اختلاطها و خطاهای برخی از صوفی نمایان عصر خویش را به تفصیل بر شمرده، و ابواب خاصی را دران کتاب باین موضوع تخصیص داده است. او چگون شرح و تفصیل این بحث بقرون مابعد اسلامی تعلق دارد، آنرا بجای خود باز میگذاریم.

### عناصر تصوف در دو قرن اول اسلامی

درین عصر علم تصوف بطور فنی ترتیب و منضبط نشده بود. و متدرجاً در قرن سوم و چهارم، کار ترتیب و تبویب آن تکمیل گردید. تا که بین سال ۴۴۸ و ۴۷۵هـ



شیخ الاسلام عبدالله انصاری هروی آن را در هرات ترتیب بسیار منظم فنی داد، و منازل سیرو سلوک صوفی را در ده درجه تقسیم کرد، و هر درجه ده مقام داشت، که تمام منازل آن بصد میرسید،<sup>۱</sup> که کتاب صد میدان انصاری بـزبان دری شارح آنست.

اما در دو قرن اول اسلامی طایفه صوفیان با برخی از مبادی عقیدوی و اخلاقی در جوامع مسلمانان بحیث زاهدان و پارسایان ممتاز زندگی میکردند، که همان مبادی را صوفیان خراسان هم داشته‌اند، و ما به اجمال از آن صحبت میکنیم.

صوفیان قدیم در سیر و سلوک خود مقامات و احوال داشتند، و مقام عبارت بود، از جایگاهی که بنده در راه انقطاع بخدا در آن واقع می‌شد، از قبیل عبادات و مجاهدات و ریاضات، و ابوبکر محمد بن موسی واسطی فرغانی (متوفی در مرو بعد از ۳۲۰ هـ) که از مشاهیر صوفیان خراسانست گفته بود: که مقامات عبارت از تو به و ورع و زهد و فقر و صبر و رضا و توکل و غیر ذلک است.<sup>۲</sup>

اما احوال آنست که در دل حلول کند، و یاد دل در آن در آید، که علت آن صفاء اذکار باشد؛ ولی حال از راه مجاهدت و عبادات و ریاضات مانند مقام دست ندهد، مثل احوال مراقبه و قرب و محبت و خوف و رجاء و شوق و انس و مشاهده و یقین و غیره.<sup>۲</sup>

در صوفیان متقدم مقامات از توبه و احوال از مراقبه آغاز می‌یافت، و اهل صفوت در فهم و اتباع کتاب الله می‌کوشیدند، و به اسوه حسنه نبوی اقتداء میکردند، تا جایی که هیچ نکته در آن فراموش نسازند، و درین باره نمونه عمل صوفیان خراسان این بود، که روزی بایزید بسطامی (متوفی ۲۶۱ یا ۲۳۴ هـ) بدیدار یکی از مشاهیر پارسایان رفت. چون آن شخص از خانه به مسجد آمد، طرف قبله لعاب دهن خود را تف کرد. بایزید برو سلامی نداد و بازگشت و گفت: این شخص که یکی از آداب رسول خدا

۱- منازل السائرین انصاری هروی طبع قاهره ۱۹۶۲ م

۲- المبع ۶۶

رانگهداری نکرد، پس چگونگی مقامات اولیاء را رعایت کرده خواهد توانست<sup>۱۴</sup> از عناصر بسیار مهم تصوف آدابی بود که آنرا مخصوصاً آداب صوفیان می‌شمردند، و عبدالله بن مبارک مروی قدیمترین صوفیان خراسان در آن باره می‌گفت: ما گروه صوفیان از فراوانترین علوم بمقدار کمترین ادب محتاجتریم. ۲ و ایشان در عبادات مانند نماز و روزه و زکوة و در زندگانی مانند صحبت و طعام و سفر و لباس و غیره امور دینی و اجتماعی آداب خاصی داشتند، که این آداب در حیات اجتماعی و سیر فکری خراسانیان آثار نیکو گذاشت. مثلاً ابراهیم بن ادهم بلخی که ذکرش قبلاً گذشت، در تحصیل معاش آنقدر به آداب تصوف پابند بود، که باغبانی و درو میکرد، ولی آنچه مزدی بدست می‌آورد، آنرا بر باران خود انفاق میکرد. ۳

گویند ابوعلی رباطی در سفری با عبدالله مروزی یکی از صوفیان قدیم خراسان همراه بود، عبدالله از بر علی پرسید، که کدام یکی از ما میر سفر خواهد بود؟ بوعلی گفت تو! پس عبدالله گفت: باید امر مرا اطاعت کنی! بوعلی جواب داد: مطیعم! عبدالله زاد و ترشۀ خود را در تو بره بی نهاد، و آنرا بدوش گرفت. بوعلی گفت: تو امیری! این را بمن ده! ولی عبدالله گفت: آیا من امیر نیستم مطیع باش!

درین سفر شبانگاهان باران می‌بارید، و عبدالله بوعلی را نشانده و بالایش جبهی رانا صبح گرفته بود، تا او را از تری باران نگهدارد. بوعلی هر چند اصرار کرد، که این زحمت را نکشد. عبدالله گفت: من امیرم و تو مطیع! و همواره با انسانیکه همراهت باشد چنین کن! ۴

این دو مثال از آداب زندگانی و سفر دو نفر صوفی مروی خراسانی بود، که از ان پایه اخلاق عالی و فداکاری و ایثار صوفیان را قیاس توان کرد.

گاهی از زبان صوفیان در حالت وجد بسیار شدید و قوی و هیجان غالب، عبارات

۱- اللع ۱۴۵

۲- اللع ۱۹۵

۳- اللع ۲۳۶

۴- اللع ۲۳۷

شگفت و نادری سرمیزد. و آنرا شطحیات گفته‌اند. که ظاهری شنیع و باطن صحیح و مستقیم داشت. و در صوفیان خراسان شطحیات فراوان به‌بازید بسطامی منسوبست و گویند که در شطح کسی افتد که در بدایت باشد. و چون این بدایت برای وصول کمال و غایت است. پس مطلوب و نیکوست، و بنا برین حضرت جنید بغدادی کوشیده، تا برخی از شطحیات بسطامی را تعبیر و تأویل نماید،<sup>۱</sup> و هم همین چیز علت سوء تفاهم و نظر ناهنجار اهل ظاهر به صوفیان گردیده است.

در بارهٔ پیدایش و عناصر تصوف، مرحوم دکتر اقبال لاهوری را شرحیست نهایت مفید، که من در اینجا ملخص و فشرده آنرا می‌آورم. وی گوید: «در عقلیت اسلامی تمایلات ارتنابی از بشار بن برد (تخارستانی) آغاز گردید، او مشکک نابینایی بود که حتی آتش را در جه الوهیت داد. و ازین برمی‌آید، که در عقلیت ملل مفتوحه. عناصر ارتنابی پوشیده بود. و از طرق فکری غیر آریایی نفرتی داشته‌اند. پیدایش فرقه‌های خشک دینی که مخالف آزادی فکر بودند. و مناقشه‌های مذهبی که در عصر عباسیان روی داد. و مخصوصاً مناظرات تلخ اشاعره و طرفداران عقایت، روحی را در مردم آفرید، که از آن مجادله‌های معمولی بالاتر روند، و در تحت این شرایط بود که تصوف نشو و نما یافت.

در ملل سامی راه نجات انسانی را درین میدانستند: که انسان ارادهٔ خود را تبدیل کند، و بنا برین در نزد ایشان اراده جوهر روح انسانی بود. ولی بعکس آن ویدانت هندی تعلیم میداد. که یگانه وسیلهٔ آلام انسانی اینست که دربارهٔ کائنات غلط فکر کرده‌اند، باید برای نجات خود عقل را تبدیل کنند، و بر ماهیت و اصلیت انسان فکر نمایند نه بر فعالیت و ارادهٔ او.

اما صوفی درین میان چیز دیگری میگفت که: انسان نمیتواند به تبدیل اراده یا عقل بدرجهٔ طمأنینت رسد، بلکه باید بوسیلهٔ پالش مکمل احساس خود، عقل و اراده هر دو را تبدیل دهد. زیرا این هر دو فقط صور مختلفهٔ همین احساس است، و بنا برین پیام

صوفی این بود که: با همگان محبت کن! و در بهبودی دیگران شخصیت خویش را فراموش نما، مولانا بلخی گفت:

دل به دست آور که حج اکبرست از هزاران کعبه يك دل بهتر است  
برای این نصب العین مهم که اراده را رهنمایی و عقل را تسکین نماید، در تصوف راهی مستقیم موجود است.

ادیان سامی ضوابط نیک کردار را میدهند، ولی ویدانت هندی نظام خشک فکر است. اما تصوف میکوشد که در تحت نظام کلی محبت، اصول سامی و آریایی را با هم متحد و هم آهنگ سازد. از یکطرف نروان (فنا) بودایی را جذب کرده، و در روشنی آن نظامی را در عالم مابعد الطبیعه می سازد، ولی از پهلوی دیگر با اسلام نیز تعلق دارد، و نظر خود را درباره کائنات با جواز قرآنی ثابت میگرداند.

تصوف اسلامی در سرزمینی پیداشده، که از نظر موقعیت جغرافیایی نیز بین ادیان سامی و آریایی قرار گرفته، و آثار هر دو طرف را جذب کرده است، اما رنگ اصلی آن خیلی قوی بود، که هر دو را صبغه خاص خویش داد، ولی باید گفت: که اصلیت این حرکت زیاده تر آریاییست تا به سامی!

علت قوت و نیروی تصوف درینست که درباره فطرت انسانی یک نظریه جامع و مکملی را به انسان میدهد. اگر چه مبداء آن انکار خودی است. ولی در راه آزادی خیال و فکر نیز مزاحم نیست.

با وجودیکه در قرآن و سنت راجع به علم باطن تهریحی موجود نیست. ولی در آیه ۱۴۶ سوره البقره میفرماید که پیامبران خدا کتاب و حکمت را درس میدهند، و ازین درمی یابیم، که در قرآن و حدیث اشارتی به حکمت و تصوف موجود بود، ولی اعراب روح ساده عملی داشتند، و این مطلب را انکشاف ندادند، و چون در ممالک دیگر محیط مساعدی برای آن پیداشد، بنابراین بنام تصوف ظهور کرد.

صوفیان برای ترقی روح انسانی و اتحاد و وصل آن به مبداء عالم، چهار منزل را در نظر داشته اند:

۱/ ایمان بالغیب.

۲/ جستجوی غیب: یعنی در مشاهده مظاهر قدرت، بیدار ساختن روح جستجو و تحقیق.

۳/ شناسایی غیب: و این وقتی حاصل شود، که انسان در اعماق خود تلاش نماید.

۴/ درجه تحقیق: که مرتبت بلند عرفان و عدل و احسانست.

در مسائل ماوراء الطبیعه صوفیان قدیم را درباره حقیقت نهایی سه نوع فکر موجود بود:

۱/ حقیقت عبارت از اراده شعور است. درین مکتب فکر که صوفیان قدیم بلخی مانند شقیق و ابراهیم ادهم نمایندگان آنند، حقیقت نهایی را اراده شمارند، که کائنات مراتب فعلیت محدود آنست. درین مکتب نقطه نظر توحیدی غالب و هم زیاده ترسामी است، و ارکان آن در مسائل علمی نه پیچند، بلکه پار سایی و عدم تعلق باد نیا و محبت عمیق خدارا مدنظر دارند، و زندگی را بران استوار سازند، و بنا برین از تفلسف دوری جویند.

۲/ در آغاز قرن نهم میلادی حضرت معروف کرخی درباره تصوف می گفت که آن عبارت از تعقل حقائق ربانیست، و ازین برمی آید، که درین وقت حرکتی از ایمان بسوی علم آغاز شده بود.

ارکان این مکتب فکر نظریه صدور در تخلیق را که نوافلاطونیان آورده بودند پدرود کردند، و حقیقت نهایی را در «انعکاس جمال ازلی» شعر دند و گفتند که مقصد تخلیق اظهار جمال است، و عشق هم مخلوق نخستین است که تحقق جمال بوسیله عشق عالمگیر می شود:

شاد باش ای عشق خوش سودای ما      ای طیب جمله عات های ما

(مثنوی مولانا بلخی)

از امامان این مکتب فکر بایزید بسطامی (صوفی خراسان) است که گاهی در همین عالم عشق، به تصور «جذب شخصی» می افتاد، و فکرو حیات وجود را نشو و نما میداد، تا

که حسین منصور حلاج بمراتب غلو و افراط در آن رسید.

در نزد صوفیان این مکتب جمال ازلی بتمام معانی نامحدود است، و آغاز و انجام و چپ و راست و بالا و پایین ندارد، و از تمام قبود بکلی پاکست<sup>۱</sup>، پس درک حقیقت نهائی بوسیله حالت شعور فوق الحسی شده می تواند، در حالیکه این حقیقت غائی واحد و غیر شخصی است.

۳/. گروه سوم یعنی صوفیان اشراقی را علامه اقبال طرفداران مکتب «حقیقت بحیث نور» نامیده که نور یا فکر را اصل حقیقت دانند، و این مطلب را از قول یکنفر شارح صوفی محمد شریف هراتی چنین شرح میدهد:

«حقیقت نهائی تمام موجودات نور قاهر است، یعنی همان نور مطلق که در ماهیت آن تجلی مستمر داخل است. و هیچ چیز ازین نور مرئی نیست، و بنا برین ماهیت این نور ظهور اوست.»<sup>۲</sup>

چون ترتیب و تبویب افکار اشراقی بدو قرن اول اسلامی که مورد بحث ماست متعلق نبوده و بعد از آن صورت گرفته است، بنا برین از شرح مزید آن میگذریم، و آنرا بموقع خود میگذاریم.

---

۱- مقصد اقصی از زلفی ورق ۸ ب خطی

۲- شرح انواریه بر حکمت الاشراق ورق ۱۰ خطی کتبخانه بولن. تألیف این مبحث از فلسفه

عجم علامه اقبال ۱۳۴ بهمد ترجمه اردو طبع حیدرآباد دکن ۱۹۴۶ م

## وجهه ادبی فرق

واثر ایشان در ادب معاصر وما بعد

تخلیقات ادبی و آثار بیکه از ناحیت فن ظهور میکنند عناصر متعددی دارد، و یکی از آن عنصر فکری و عقلی است، که در طبع خلاق و زبان گویا بوجود می آید، و موید تخلیق آثار گزیده هنری میگردد.

دوم: عاطفه قوی و نیرومند است از خصائص روحی و خلقی انسانی مانند شجاعت و حماسه و حزن و خویشی و غیره، که گاهی بار و ایات گذشته و موراث اسلاف پیوستگی دارد، و شهکارهای هنری را تولید میکند.

پیدایش مذاهب و فرقه ها در ملل اسلامی، مظاهر نشاط فکری و نتاج عقلی ایشانست، که در آن دین، موراث گذشتگان، وضع اقتصادی و سوبه معیشتی، جریانهای سیاسی و کیفیت های روحی ملل هم موثر بوده، و هر فرقه و گروهی که بوجود آمده، عوامل مختلف اقتصادی و تاریخی و روحی را داشته است.

هر یکی از این مذاهب و فرقه ها در جریان تاریخ و سیر ملل تأثیر عمیقی پدید آورده و از آن جمله در پیدایش ادب خاصی نیز موثر بوده است.

در ادب معتزله تجلیات عنصر قوی عقلی و فکری پدیدار است. ایشان فکری وسیع و پزوهنده داشتند، که بسا از زوایای زندگانی طبیعی و اجتماعی را کاوش کردند، و آنچه در ادب وجود آوردند، ذخیره ارزنده ثقافت و فرهنگ شمرده می شود. اما در ادب شیعه عنصر بسیار نیرومند عاطفه که از حزن و آلام و صبر در شدائد و مشاکل سرچشمه میگیرد پدیدار است. نفرت از ستم و ستمگاران و گریه بر احوال مظلومان، و در آخر انتظار رجعت یک نجات دهنده غائب، نعمات حزین

و مسکنی را ایجاد میکند ، که مایه تسلی یک انسان مصیبت زده می شود .  
اما در ادب خوارج شجاعت و قوت و جنگک با باطل و مبارزه با نامطلوب و استقامت  
بر مبداء ، و آختن شمشیر برای اقامه حق نمایانست ، و ادب مرجئه ذخیره خوبی از فکر  
ارجاء و امید عفو الهی با وجود افراط لهو و لعب و عیاشی و فرورفتن در لذات  
و شهوات دارد . وجریه هم اثر عمیقی از مجبوریت انسان در ادب زبانهای شرق  
گذاشته اند ، در حالیکه طائفه صوفیان رانیز در ادب و ثقافت عصر ، تأثیر ژرف  
و بارزی موجود است .

ادب نماینده وضع زندگانی و جریان فکری و اجتماعی بشر است ، در حالیکه  
ما اثرهای نمایان این جریانات فکری و عقیدوی را در ادب زبانهای شرق مانند عربی  
و دری و پهنسو و غیره می بینیم ، از روی آن بدرک این حقیقت پی می بریم ، که  
عقائد این مذاهب و فرق در تشکیلات اجتماعی و روحی مردم ، اثرهای عمیقی  
داشته است .

اکنون برای ایضاح مطلب و روشن ساختن وضع روحی و فکری عصر مورد بحث ما  
نمونه هائی را از ادب آن زمان و اثرهای آن در ادبیات مابعد میدهیم :

#### در ادب خوارج

عقیده راسخی که حوادث زمانی را دران اثری نباشد ، و جانها و مالها در راه آن  
قربان شود ، با صراحت گفتار و کردار و عدم ترس و رویه دیمو کراسی که امیر رامانند  
یکی از افراد خود شمارند از خصائص ادب خوارج است . ایشان راه و رسم مستقیم  
و روشنی دارند ، اگر امیری عادل نباشد ، او را از بین می برند .  
یکنفر خارجی باید به تمام و کمال بر حسب نصوص کتاب و سنت رفتار نماید ،  
و از تقیه پرهیزد ، مجامله را دوراندازد ، و وقایع را مانند حضرت عمر بن خطاب حل  
و فصل نماید نه مثل عمرو بن عاص . فصاحت لسان و قدرت تام بر بیان روشن ، و اداء  
معانی به الفاظ قوی از مزایای ادب خوارج است .

ادب خوارج رنگ خاصی دارد ، که ماسوای رنگ ادب معتزلی و شیعی است .



زیرا ادب معتزلی ادب فلسفی است، که در آن معانی قوی پرورده می‌شود. و ادب شیعی هم برفقدان حق، ادب حزین و گریه‌ناست، و ادیبست خشمگین برینکه چیرا خلافت باهل خود نرسیده!

اما ادب خوارج، ادب قربانیست که زندگانی را در مقابل عقیده بهائی نمی‌نهد، ادیبست عبارت از تعبیر صریح که در آن تفلسفی بنظر نمی‌آید، و مانند معتزله معانی را خلق نمی‌کند، این هم خشمگین است، ولی نه مانند ادب شیعه، که بر فردی یا اشخاصی خشمگین باشد، بلکه خشم این ادب برای عقیده و عموم اسلامست، و اگر گاهی هم اشخاص را مورد خشم قرار می‌دهد، آنهم در پرتو عقیده خواهد بود. خوارج نیز مرثیه‌ها گفته‌اند، و گریه‌ها دارند، ولی ایشان می‌گیرند تا به خونریزی آماده شوند، و به اشک خود زندگان را به بزرگیها تشجیع نمایند. در حیات ایشان هزل را راهی نیست، و بنا برین اثری از باده و لذت در ادب خوارج دیده نمی‌شود، جهاد و پیکار را دوست دارند، و بقول مبرد از دروغگو و دارای گناه ظاهری بکلی تبراء کنند، و مرگ را هم در راه بزرگیها باخوشی استقبال نماید. عمران بن حطان خارجی راست:

لقد زاد الحياة الى بغضاً      و حباً للخروج ابويلال  
احاذر ان اموت على فراشي      وارجو الموت تحت ذري العوالي

«چون خروج ابوبلال (مرداس بن ادیه) را دوست دارم، از زندگی خود ناشادم، و از مرگی که بر بستر آید می‌گیرم و می‌خواهم در زیر قله‌های بلند بمیرم.»  
عیسی بن فاتک خارجی این طایفه را چنین می‌ستود:

هم الفئة القليلة غير شكك      على الفئة الكثيرة ينصرونا  
اطعمتم كل جبار عنيد      و ما من طاعة للظالمينا

«ایشان گروهی کوچکند، ولی بدون شک بر گروه بزرگ غالب آید، شما هر جبار عنودی را اطاعت کنید، در حالیکه ظالم را فرمانبرداری نشاید.»

با چنین قوت و صراحت لهجه، سخنان این مردم مانند تیرهای ایشان تیز و زننده بود، ولی بسیار موثر و کاری. تاجاییکه عبدالله بن زیاد میگفت: «سخنان این مردم بر دلها زودتر اثر نماید مانند آتش در نیستان.»

گویند وقتی مردی دانشمند و شیوا از خوارج پیش عبدالملک بن مروان خلیفه اموی آمد. چون خلیفه او را بدین دانشمندی و هوشیاری دید گفتش که از مذهب خود برگردد. ولی این مرد خارجی بایبانی فصیح و قوی مزایای مذهب خود را برشمرد، که عبدالملک را به شگفتی اندر افکند و گفت: نزدیک بود باور نمایم، که بهشت برای این مردم آفریده شده است.<sup>۱</sup>

خارجیان با چنین روحیه نیرومند و احساس قوی و عاطفه سرشار با آیین خود در خراسان و سیستان تامل‌های هندوستان قد علم کردند، و با حکمرانان و لشکریان خلفای بنی امیه و عباسیه در دو جنگیدند، و حرکات ایشان موید حفظ هویت ملی مردم این سرزمین گردید، مثلاً خروج یوسف برم در ۱۶۰ هـ و باز مجاهدات مداوم خوارج در سیستان و نهضت حمزه و دیگران را در چند صفحه قبل ازین شرح داده ایم، و هم در قسمت دهم فصل سوم این کتاب جاییکه از مقاومت‌های شدید حمزه صحبت می‌کردیم، نامه خلیفه هارون الرشید را با پاسخ قوی و مستدل حمزه در مقابل آن نوشتیم، که از مطاوی آن روح صمیم عقیدت خالص و مبارزه باستم و ادعای اینکه خود حمزه امیر المومنین و مستحق این مقامست بخوبی نمایان است.

در همان مبحث شعر عربی را از یک شاعر مجاهدان امیر حمزه آوردیم که مطلع آن چنین بود: اظن هرون و اشیاعه

انا نبيع الحق بالباطل . . . الخ

این شعر را در همان فصل کتاب به تفصیل بخوانید، که نمونه گرانبها و بسیار قوی ادب خارجی همان عصر افغانستانست و شما میتوانید از لفظ الفاظ و ابیات آن، روح قوی و عزم متین و توفانی در مسلک و خصائص ادب خارجی را بخوبی دریابید.

---

۱- ضحی الاسلام ۳ / ۳۴۰ بیید